



وزارت مالیه:

افزایش معاشات آموزگاران و کارمندان پایین‌رتبه پس از ۱۵ سرطان اجرا می‌شود

اطلاعات روز: وزارت مالیه‌ی کشور می‌گوید که افزایش مبلغ دوهزار افغانی در معاشات آموزگاران، اجیران و کارمندان پایین‌رتبه‌ی دولتی...

صفحه ۲

کمیسیون حقوق بشر:

یک هیأت حقیقت‌یاب بین‌المللی جنایات علیه غیرنظامیان را بررسی کند



صفحه ۲

پاسخ وزارت خارجه به پاکستان:

تحریرک طالبان پاکستان در افغانستان ایجاد نشده است

صفحه ۲

یادداشت روز

سفر هیأت افغانستان به واشنگتن؛ جابه‌جایی روایت جنگ و صلح

هیأت افغانستان به ریاست رئیس‌جمهور غنی و متشکل از عبدالله عبدالله رئیس شورای عالی مصالحه ملی، معاون اول ریاست‌جمهوری، مشاور امنیت ملی، وزیر خارجه و برخی از مقامات دولتی و اعضای هیأت مذاکره‌کننده‌ی دولت افغانستان پس از یک سفر دوازده روزه به واشنگتن و دیدارهای جداگانه با جو بایدن؛ رئیس‌جمهور، نانسی پلوسی؛ رئیس مجلس نمایندگان، لویید استین وزیر دفاع و جمعی از سناتوران و جنرالان برحال و بازنشسته‌ی ایالات متحده به کابل برگشت.

مهم‌ترین پیام و نتیجه‌ی این سفر، تأکید و توافق بر دوام حمایت‌های سیاسی، امنیتی و مالی ایالات متحده از نیروهای امنیتی ملی، توسعه، حقوق بشر و اقلیت‌های قومی افغانستان در فصل جدید روابط دو کشور پس از خروج نیروهای خارجی از افغانستان بود. مقامات ارشد ایالات متحده از رئیس‌جمهور تا رئیس مجلس نمایندگان این کشور، به صراحت از دوام حمایت‌های سیاسی، امنیتی و مالی به افغانستان سخن گفتند...

۲

دیپلمات امریکایی:

حدود ۶۰۰ سرباز برای تأمین امنیت سفارت و کارمندان در کابل می‌مانند

یک روز پس از پایان سفر دو روزه‌ی رئیس‌جمهور اشرف غنی و عبدالله عبدالله، رئیس شورای عالی مصالحه‌ی ملی به واشنگتن، یک دیپلمات ارشد امریکایی می‌گوید که شماری از سربازان این کشور برای تأمین امنیت سفارت، کارمندان و تجهیزات این کشور در کابل می‌مانند.



صفحه ۲

ترجمه ۴

روایت روزنامه‌نگار پاکستانی از مسیر فاچاق اتباع افغانستان به ایران

در خواب است به ملاقاتش بروم، نیمه‌شب خودم را به نوکندی می‌رسانم. اما از قرار معلوم احمد هم مثل بقیه‌ی شهر خواب است. چند بار به تلفنش زنگ می‌زنم اما فایده‌ای ندارد. کوچکی خانه احمد به صورت موقتی به اشغال سگ‌های ولگرد درآمده...

راهنمایی‌های احمد واضح نبود. از پشت تلفن به زبان بلوچی گفت که خودم را «در تاریکی» به نوکندی برسانم. او نه ساعت ملاقات را مشخص کرد و نه مرا فرصت حرف‌زدن داد. دو جمله گفت و تلفن را قطع کرد. با این خیال که احمد از من خواسته وقتی شهر هنوز

تجزیه ۷



«سردرگم و نگران» پشت دروازه‌ی اداره ملی احصائیه منتظریم»

در خزان سال گذشته (۱۳۹۹) اداره ملی احصائیه و معلومات ۳۰۰ بست در این اداره را به اعلان سپرد. ۳۰۰ نفر با بالاترین نمرات در این امتحان جذب شدند و ۱۵۰ نفر با نمرات بالا به بخش ریزرف فرستاده شدند...

تجزیه

در حوالی قبرستان؛ قصه‌هایی از فراز تپه‌های قوریغ

قصه‌ی آدم‌ها همیشه در قبرستان‌ها ختم نمی‌شود، شروع هم نمی‌شود؛ گاهی ادامه می‌یابد. مثلی که در روی زمین کشاورزی، یا دکانی در نقطه‌ی شلوغ شهر و یا پشت میز شاهانه در پایتخت کشور ثروتمند ادامه می‌یابد. اما ادامه‌دادن‌های روی قبرستان قصه‌اش فرق می‌کند. این ادامه‌دادن‌ها، نان درآوردن از مرگ دیگران است؛ شبیه آن چه در قبرستان عمومی غرب کابل جریان دارد. هر مرگی می‌تواند نان و آبی برای چندین نفر دیگر شود.

پدر گورکن محمدعلی ۵۲ ساله، پدر پنج دختر و یک پسر است. یک سال می‌شود که قبر دیگران را می‌کند. درآمدش مبلغ چشم‌گیری نیست اما همانقدری است که بتواند هزینه تحصیلات فرزندانش را تأمین کند. قیمت کندن هر قبر یک هزار و...

۳



بسته‌های ویژه اینترنتی برای بلاک‌های رهائشی و خانه‌های انفرادی



ادامه‌یادداشت‌روز

در حاشیه‌ی تأکید بر دوام این حمایت‌ها، حمایت ایالات متحده از روند صلح افغانستان و حل منازعه‌ی جاری در کشور از طریق مذاکرات سیاسی نیز در فهرست آمد.

از نزدیک به دو سال‌ونیم قبل که ایالات متحده مذاکراتش با گروه طالبان را آغاز کرد، ایالات متحده با چشم‌داشت به عقد یک توافق سیاسی میان طالبان و دولت افغانستان پس از توافق واشنگتن با طالبان، روایت سیاسی و رسانه‌ای‌اش را بر حل سیاسی منازعه‌ی افغانستان متمرکز کرده بود. امریکایی‌ها به‌صورت مکرر از ضرورت حل سیاسی منازعه‌ی افغانستان و امتناع از پرداختن به ادبیات دفاع نظامی در برابر طالبان سخن می‌گفتند. روایت ایالات متحده در تقریباً دو سال اخیر در خصوص افغانستان، روایت صلح و ضرورت مذاکرات سیاسی برای دستیابی به توافق صلح بود.

پس از عقد توافق‌نامه‌ی صلح میان ایالات متحده و طالبان، این گروه خشونت‌ها را در افغانستان افزایش داد و موجی از حملات برای هدف قراردادن روزنامه‌نگاران، فعالان مدنی و حقوق بشری، کارمندان دولت و افسران ارتش را در شهرها آغاز کردند. با اعلام رسمی آغاز خروج نیروهای خارجی از افغانستان، در هفته‌های اخیر طالبان سطح خشونت‌ها و حملات‌شان را به‌شکل بی‌پیشینه‌ای افزایش دادند. طالبان با حمله بر ده‌ها ولسوالی، در حدود ۵۰ ولسوالی را در شمال، شمال‌شرق و شمال‌غرب کشور تصرف کردند. این اقدام طالبان در منافات صریح با یکی از بندها و شروط اساسی توافق صلح این گروه با ایالات متحده است. براساس توافق‌نامه‌ی دوحه، طالبان ملزم به کاهش خشونت‌ها در کشور هستند.

افزایش حملات طالبان سبب شد که دستکم در مقام اعلامیه‌ها و مواضع سیاسی رسمی، ایالات متحده روایت جنگ و دفاع و حمایت از نیروهای امنیتی افغانستان را به سطح بیاورد. این نخستین‌بار در بیش از دو سال اخیر است که ایالات متحده با میزبانی از هیأتی متشکل از رهبران ارشد افغانستان در واشنگتن، دوام حمایت از نیروهای امنیتی ملی، حقوق بشر، انکشاف و توسعه و اقلیت‌های قومی و مذهبی در افغانستان را به صراحت در صدر مواضع و اعلامیه‌های رسمی‌شان با تأکید و برجستگی می‌آورد.

به‌نظر می‌رسد با افزایش خشونت‌ها توسط طالبان در هفته‌های اخیر و سفر هیأت افغانستان به واشنگتن، روایت جنگ و صلح برای نخستین‌بار در طول دو سال اخیر، به این برجستگی و صراحت جابه‌جا شده است. مذاکرات در دوحه عملاً متوقف است. در داخل کشور، طالبان بر طبل جنگ می‌کوبند و در مقابل این رفتار طالبان، موجی از بسیج‌های خودجوش مردمی در حمایت از نیروهای امنیتی در سراسر کشور در حال شکل‌گیری است. ایالات متحده به‌عنوان مهم‌ترین شریک استراتژیک افغانستان و اصلی‌ترین حامی و مهندس روند صلح کشور، اکنون به‌جای تأکید بر دوام مذاکرات صلح و حل سیاسی منازعه‌ی افغانستان، دستکم در حد مواضع و اعلامیه‌های رسمی و رسانه‌ای، بر دوام حمایت مالی، تجهیزاتی و آموزشی از نیروهای امنیتی ملی افغانستان تأکید می‌کند.

چنین به‌نظر می‌رسد که طالبان با داغ‌کردن تنور جنگ و کوبیدن بر طبل خشونت و نظامی‌گری، جابه‌جایی روایت جنگ و صلح را رقم زده‌اند. اگر این جابه‌جایی قوت بگیرد، افغانستان به‌سمت یک خشونت بی‌رحمانه و بسیار خونین سقوط خواهد کرد. نتیجه‌ی این سقوط چیزی جز ریخته‌شدن خون‌های بیشتر، ویرانی گسترده‌تر، خصومت و ستیزه‌جویی بیشتر نخواهد بود؛ زیرا همه‌ی طرف‌های دخیل در این جنگ، می‌دانند که منازعه‌ی جاری پیروز نهایی ندارد.

اطلاعات روز: یک روز پس از پایان سفر دو روزه‌ی رییس‌جمهور اشرف غنی و عبدالله عبدالله، رییس شورای عالی مصالحه‌ی ملی به واشنگتن، یک دیپلمات ارشد امریکایی می‌گوید که شماری از سربازان این کشور برای تأمین امنیت سفارت، کارمندان و تجهیزات این کشور در کابل می‌مانند. به‌گفته‌ی این دیپلمات، در حال حاضر صحبت در مورد قابلیت‌های بعدی و آمار مشخص این سربازان را مناسب نمی‌داند، اما «بحث دسترسی به حدود ۶۰۰ نظامی مطرح است».

او در عین حال گفته است که ضرور است امریکا از کارمندان و تجهیزات خود در کابل در برابر حملات بالقوه‌ی احتمالی طالبان، داعش و دیگر گروه‌ها که قبلاً به این کشور آسیب زده‌اند، حفاظت کند.

دیپلمات امریکایی علاوه کرده است که امریکا با مقام‌های ترکی درباره‌ی تأمین

امنیت میدان هوایی کابل گفت‌وگو می‌کند، اما تا آن زمان نیروهای امریکایی «عجالتاً» از تسهیلات خود در این میدان محافظت می‌کنند.

به‌گفته‌ی این دیپلمات، نیروهای ترکی بخش بزرگی از این مأموریت است که انتظار می‌رود امنیت و مصونیت پروازها را تضمین کنند. او در عین حال گفته است که تصمیم ترکیه مبنی بر گرفتن مسئولیت تأمین امنیت میدان هوایی کابل هنوز نهایی نشده است.

او افزوده است که امنیت و مصونیت پرواز در میدان هوایی کابل برای تمامی افغان‌ها، سفارت‌خانه‌ها و دیپلمات‌ها مهم است.

او در مورد فصل جدید روابط امریکا با افغانستان نیز گفته است که این فصل خیلی شبیه فصل گذشته‌ی روابط دو کشور است، اما با این تفاوت که نیروهای امریکایی به پیمانه‌ی زیادی در افغانستان حضور

وزارت مالیه:

افزایش معاشات آموزگاران و کارمندان پایین‌رتبه پس از ۱۵ سرطان اجرا می‌شود

براساس این توافق، سر از اول ماه حمل سال ۱۴۰۰ خورشیدی مبلغ دوهزار افغانی در ماه به معاش آموزگاران و کارمندان پایین‌رتبه‌ی دولتی افزوده می‌شود.

همچنین وزارت مالیه در تاریخ ۲۳ دلو سال گذشته اعلام کرد که یک کُد اختصاصی برای افزایش معاشات در بودجه‌ی سال مالی ۱۴۰۰ ایجاد و در آن ۱.۷ میلیارد افغانی مدنظر گرفته است.

این وزارت افزوده بود که تا بررسی بودجه‌ی وسط سال، از صرفه‌جویی معاشات «ان‌تی‌ای» و مصارف دیگر جُود پنج تا شش میلیارد افغانی به این کُد اضافه می‌شود.

نخواهند داشت و تنها یک نیروی کوچک از سفارت و تسهیلات امریکا در افغانستان حفاظت می‌کنند. دیپلمات امریکایی تأکید کرده است که کمک‌های اقتصادی، بشردوستانه و سیاسی امریکا به افغانستان مانند گذشته ادامه خواهد داشت.

او افزوده است که رییس‌جمهور غنی در سفرش به واشنگتن، با مسئولان سازمان اطلاعات مرکزی (سی‌آی‌ای) دیدار مهم داشته است. به‌گفته‌ی او، امریکا منافع قابل توجه در امر مبارزه‌ی مشترک با تروریسم با ریاست امنیت ملی افغانستان و دیگر نهادهای این کشور دارد.

او در ادامه علاوه کرده است که ایالات متحده با شرکای منطقه‌ای خود از جمله پاکستان، روسیه و چین تلاش می‌کند تا این کشورها با استفاده از نفوذشان طالبان را به سهیم‌شدن در گفت‌وگوهای معنادار

دوهزار افغانی در معاشات این کارکنان خدمات ملکی را اجرا می‌کند.

افزایش در معاشات آموزگاران، اجیران و کارمندان پایین‌رتبه‌ی دولتی از موضوعات مورد بحث میان مجلس نمایندگان و حکومت در هنگام تصویب بودجه‌ی سال مالی ۱۴۰۰ بود. مجلس نمایندگان طرح بودجه‌ی سال مالی ۱۴۰۰ را به‌دلایلی از جمله به‌دلیل مدنظرنگرفتن افزایش معاشات، دو بار رد کرد.

این مجلس همچنین طرحی را در این مورد تأیید کرد. در این طرح پیشنهاد شده بود که برای یکسان‌سازی معاش و حقوق مأمورین، آموزگاران، خانواده‌های شهدا، سربازان، متقاعدین و اجیران به

خاطر تأمین عدالت اجتماعی از کُد‌های پالیسی «۹۱» و «۹۲» براساس رتب معاشات افزوده شود.

همچنین این مجلس تأیید کرده بود که معاشات سیستم «CBR»، «NTA Superskill» نیز کم شود و براساس رتب معاشات به معاش مأمورین، آموزگاران، خانواده‌های شهدا، سربازان، متقاعدین و اجیران افزوده شود.

بعدا کمیسیون مالی و بودجه‌ی مجلس نمایندگان در تاریخ ۲۹ دلو سال گذشته اعلام کرد که با حکومت بر سر افزایش معاشات آموزگاران، کارمندان پایین‌رتبه‌ی دولتی و اجیران به توافق رسیده است.

پاسخ وزارت خارجه به پاکستان:

تحریک طالبان پاکستان در افغانستان ایجاد نشده است

وزارت خارجه افزوده است که دولت افغانستان پیوسته بر عملی‌شدن قطع‌نامه‌ی شورای امنیت سازمان ملل و توافق‌نامه‌ی صلح دوحه مبنی بر قطع روابط طالبان با دیگر گروه‌های تروریستی منطقه‌ای و بین‌المللی به‌شمول تحریک طالبان پاکستان، لشکر طیبه، جیش محمد، تحریک اسلامی ازبیکستان، تحریک اسلامی ترکستان شرقی، القاعده و داعش تأکید کرده است.

وزارت خارجه‌ی افغانستان به‌منظور تأمین صلح پایدار در افغانستان و تضمین ثبات و رفاه در منطقه، از تمامی کشورها به‌ویژه پاکستان خواسته است تا علیه گروه‌های تروریستی به‌صورت مشترک، یکسان و بدون تبعیض برخورد کنند. وزارت خارجه‌ی افغانستان همچنین تأکید

کرده است گروه‌های تروریستی باهم پیوند نزدیک و سازمان‌یافته دارند و کشورها نباید بگذارند این گروه در تبنانی با همدیگر امنیت و ثبات در افغانستان و منطقه را به خطر بیندازند.

این درحالی است که شماری از رسانه‌های پاکستانی به نقل از شیخ رشید، وزیر داخله‌ی آن کشور گزارش کرده که او از گروه طالبان افغانستان خواسته است تا به تحریک طالبان پاکستان و دیگر گروه‌ها اجازه‌ی هیچ‌گونه فعالیتی را علیه پاکستان ندهد.

عمران خان، نخست‌وزیر پاکستان به تکرار گفته است که به امریکایی‌ها در خاک کشورش پایگاه نمی‌دهد تا از آن در جنگ افغانستان استفاده کند.

وزیر داخله‌ی پاکستان با اشاره به این اظهارات عمران خان، گفته است که

کمیسیون حقوق بشر:

یک هیأت حقیقت‌یاب بین‌المللی جنایات علیه غیرنظامیان را بررسی کند

با این حال، کمیسیون حقوق بشر گفته است که تا کنون از سوی نهادهای مسئول به درخواست این کمیسیون برای تحقیق درباره‌ی قتل دو کارمند، شناسایی و پیگرد متهمان و تأمین عدالت، پاسخ قناعت‌بخشی داده نشده است.

در اعلامیه‌ی کمیسیون حقوق بشر نسبت به رسیدگی نشدن به دادخواست‌های دیگر این کمیسیون درباره‌ی قتل‌های هدفمند فعالان رسانه‌ای، مدنی و مدافعان حقوق بشر از سوی نهادهای مسئول، ابراز تأسف شده است.

این کمیسیون تأکید کرده است: «حکومت باید پاسخگو باشد و با رویه‌ی معافیت از مجازات مبارزه نتیجه‌بخش کند تا از حقوق بشری و شهروندی همه حفاظت همه‌جانبه شود.»

در طول یک سال گذشته ده‌ها نفر از فعالان جامعه مدنی، رسانه‌ای و مدافعان حقوق بشری در پی حملات هدفمند در بخش‌هایی از کشور، از جمله شهر کابل کشته شدند.

اطلاعات روز: کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان گفته است که یک هیأت حقیقت‌یاب بین‌المللی از سوی سازمان ملل متحد تعیین و جنایات علیه غیرنظامیان از جمله قتل‌های هدفمند، حملات بر اقلیت‌های قومی و مذهبی و نهادهای آموزشی را تحقیق کند.

کمیسیون حقوق بشر این خواست را دیروز (یک‌شنبه، ۶ سرطان) به مناسبت اولین سالگرد کشته‌شدن فاطمه خلیل و احمدجاوید فولاد، دو کارمند این کمیسیون مطرح کرده و گفته است که حکومت باید از این خواست حمایت و در زمینه‌ی تشکیل این هیأت و تحقیق آن همکاری کند.

فاطمه خلیل و احمدجاوید فولاد در هفتم سرطان سال گذشته در نتیجه‌ی انفجار یک حلقه مابین مقناطیسی در منطقه‌ی «چهارراهی بت‌خاک» حوزه‌ی دوازدهم امنیتی شهر کابل کشته شدند.

در حوالی قبرستان؛ قصه‌هایی از فراز تپه‌های قوریخ



ETILATROZ

ادامه می‌دهد: «زیاد تشویش می‌کنم. خیلی رنج می‌برم. وقتی شوهرم زنده بود، وضعیت ما بهتر بود. زیاد خوب نبود اما زیاد بد هم نبود. همان‌قدر کار می‌کرد که می‌خوردیم. کابل که آمدیم، دیگر روزگاری خوبی نداشته‌ایم. تمامش سختی و رنج بوده است.»

با این همه، گل‌بخت دخترانش را به مکتب می‌فرستد. آن‌ها توانسته نمرات خوبی در مکتب بگیرند و به مادرشان می‌گویند که درس می‌خوانند و وضعیت زندگی‌شان را تغییر می‌دهند. مادرش اما خیلی امیدوار نیست. او فکر می‌کند که دخترانش بدون رفتن به آموزشگاه‌های خصوصی، که هزینه‌ی پرداخت آن را ندارند، پیشرفتی نخواهند کرد.

«بسیار درس خوان هستند. تبتلاش می‌کنند و می‌گویند که خود را از ته پای بیرون می‌کنیم. درس‌های خود را به یک جایی می‌رسانیم. نمی‌گذاریم که شما این‌طور بمانید. باید از این مشکلات خلاص شوید. من می‌گویم بچیم من آن‌قدر وضع و توان ندارم که شما را کمک کنم که آن‌قدر درس بخوانید و پیشرفت کنید. شما که بدون کورس نمی‌توانید پیشرفت کنید. ما هم که پولش را نداریم. بعد می‌گویند مادر جان، خیر است. خدا مهربان است.»

جوان سنگ قبرساز

رحمت‌الله (اسم مستعار)، مرد جوانی که نخ‌های از موی سرش سفید شده است، دو سال می‌شود که تخت سنگ‌های سنگین را در اندازه‌های متفاوت می‌برد و روی آن متن‌های سفارش‌شده را حک می‌کند. ساختن سنگ قبر، برای او کار سخت و پر عوارض است. زمانی که سنگ را می‌برد و صیقل می‌دهد، گرد آن به چشم و حلق و دهن و بینی و گوشش نفوذ می‌کند. برای همین خودسرانه هفته‌ی چندبار قرص‌های آنتی‌بیوتیک استفاده می‌کند. به قول خودش، درآمدش هم «خیری» ندارد و بخور و نمیر زن و بچه‌هایش می‌شود. قیمت سنگ قبرهایی که او می‌سازد از ۸ هزار تا ۱۲ هزار متفاوت است. البته این نرخ بسته به نوع سنگ، طرح و کیفیت کار متفاوت است. در برخی نقاط کابل قیمت آن تا ۴۰ و ۵۰ هزار افغانی هم می‌رسد. اما مشتریان او بیشتر ساکنان غرب کابل‌اند که همیشه سنگ‌های قبرهای معمولی سفارش می‌دهند.

فاصله‌ی طبقاتی و تفاوت پول‌دار و فقیر در غرب کابل، در نوع قبرشان هم پیدا است. قبر پول‌دارها با سنگ‌های مرمر در ابعاد بزرگ پوشیده شده و روی آن نقش‌های برجسته کار شده و عکس‌هایشان در وسط حکاکی شده و اطراف آن با گل و گیاه و درخت احاطه شده است. آرامگاه آن‌ها در جای مناسب و اغلب بر فراز تپه قرار گرفته و دور آن درخت و سبزه کاشته شده و صبح‌ها پرندها روی آن می‌خوانند. قبر فقیرها اما با خاک و گل، که یک وجب از سطح زمین برجسته است، و یا زیر پای عابران و گرد و خاک و بادهای بی‌کسی محو شده و با چند سنگ تراشیده و معمولی نشانی شده است.

است. آن‌ها یک سال است که تمام ترس و دلشوره‌ی‌شان را به‌خاطر مقدار پولی که از صاحب خانه می‌گیرند، نادیده می‌گیرند. زیرا نبض زندگی‌شان به همان پول وابسته است. به جز از آب بیاری‌های گل‌بخت روی قبرستان، او و سه فرزندش دیگر هیچ درآمدی ندارند. صبح روزهای پنج‌شنبه و جمعه آفتاب سرنزده، بشکه و آفتابه‌اش را بر می‌دارد و دور از چشم همسایه و خویش و قوم به قبرستان عمومی غرب کابل در دامنه‌ی تپه‌های شهرک امید سبز می‌رود. روی قبرهای افراد تازه دفن‌شده آب می‌پاشد و بابت این کار مقدار پولی از بستگان‌شان می‌گیرد. تمام درآمد روزانه‌اش از این کار، ۱۵۰ تا ۲۰۰ افغانی است.

می‌گوید تمام غذای‌شان نان خشک است و مقداری روغن و آرد. سالی می‌گذرد و گوشت و میوه به دهن‌شان نمی‌رسد. سالانه یک‌بار ممکن است در عید قربان، گوشت قربانی به آن‌ها برسد. می‌گوید چهار سال پیش وقتی شوهرش روی زمین‌های کشاورزی‌شان در بهسود میدان وردک کار می‌کرد، تیر خورد و مرد. تیری که به گفته‌ی او از حمله کوچی به زمین کشاورزی و دفاع مردم منطقه آمده بود. از همان سال به بعد گل‌بخت و فرزندانش روز خوشی در زندگی‌شان نداشته‌اند. نشانه‌های این ناخوشی و رنج در ظاهرش هم پیدا است. چند لاخ موی جوگندمی‌اش را از زیر چادر بلند خاکستری‌اش بیرون می‌کشد و می‌گوید: «موهای سرم سفید شده، در همین چند سال سفید شد. دختر کاکایم که سه سال از من بزرگتر است اما بسیار خوب مانده، نه چهره‌اش تغییر کرده و نه رنگ مویش. روزگارش خوب است و کاروبار شوهرش هم مناسب.»

گل‌بخت فکر می‌کند که تازه به سن شوهرش رسیده، که در چهل سالگی کشته شد، اما دختر بزرگش همیشه حرفش را اصلاح می‌کند و می‌گوید: «نه، تو ۴۰ ساله نیستی، غم روزگار ترا پیر کرده است.» بعد خودش

برایش سفارش کنند که برای مرده‌ای یک دور قرآن را کامل ختم کند؛ کاری که می‌تواند در سه روز انجام دهد.

مادر آب‌بیبار

وقتی آخرین فرزند گل‌بخت، سه ماهه شده بود، شوهرش کشته شد. حالا آن پسر سه ماهه، پا به چهار سالگی گذاشته، آن‌قدر کوچک است که به این زودی‌ها مادر و دو خواهرش نمی‌تواند روی او حساب باز کنند. نبود مرد در خانواده‌ای که در جامعه‌ی مردسالار افغانستان زندگی می‌کند، زندگی را بر مادر و دو دخترش جهنم کرده است. گل‌بخت می‌گوید همیشه خدا، شب‌ها خواب او و دو دخترش که دانش‌آموز صنف دهم و یازدهم مکتب‌اند، کابوس می‌شود. ترس از حمله و نفوذ بر خانه‌ی دورافتاده‌ی آن‌ها در حومه‌ی غرب کابل، برای‌شان همیشه قابل تصور است. آن‌ها از روی مجبوری از چهاردیواری بزرگی که فقط یک اتاق دارد، نگهداری می‌کنند و در عوض میدان وردک ۲ هزار افغانی می‌گیرند. صاحب خانه دور زمینی که قابل دعوا بوده، از ترس غصب زمینش، دور آن دیواری کشیده، در گوشه‌ی آن اتاقکی بنا کرده و در وسط حیاط بزرگ آن چند درخت و مقداری سبزه کاشته

«من می‌گفتم که مکتب را ترک نکن، من در سر قبرها کار می‌کنم و پول قلم و کاغذت را می‌آورم. او می‌گفت که برایم موبایل بخر. قهر کرد و رفت. گفتم نرو برایت موبایل می‌خرم. رفت و در مسجد باقرالعلوم کشته شد.»

و وزارت حج و اوقاف برایش مجوز فعالیت رسمی داده است.»

پیرمرد قرآن‌خوان

محمدحسین اصلا نمی‌داند چند ساله است. می‌گوید سنش در پشت جلد قرآنی در خانه‌ی برادرش در دایکندی مانده است. اما تا جا دارد پیر شده است. این پیری از پنج سال پیش سراغ او آمده است، از وقتی که پسر ۱۶ ساله‌اش در انفجاری در مسجد باقرالعلوم در غرب کابل کشته شد. می‌گوید که پسر نوجوانش مکتب را ترک کرده بود و برای خودش «ولگردی» می‌کرد. آخرین باری هم که از خانه بیرون رفته بود، سر مسأله‌ی خریدن موبایل هوشمند با خانواده قهر کرده بود.

«من می‌گفتم که مکتب را ترک نکن، من در سر قبرها کار می‌کنم و پول قلم و کاغذت را می‌آورم. او می‌گفت که برایم موبایل بخر. قهر کرد و رفت. گفتم نرو برایت موبایل می‌خرم. رفت و در مسجد باقرالعلوم کشته شد.»

گوش‌های سنگین، چهره‌ی آفتاب‌سوخته و قد شکسته‌اش او را خیلی بیشتر از آن‌چه تصور می‌شود، پیر و تکیده نشان می‌دهد. وقتی از پسر نوجوانش می‌گوید، صدایش نازک می‌شود و بغضش می‌شکند: «یک روز در خانه نشسته بودم که خیر مرگش آمد. همان‌جا ضعف کردم. مرگ اولاد بسیار سخت است. خدا هیچ بنده‌ای را به مرگ اولاد گرفتار نکند.»

او با پسر بزرگترش در یک خانواده‌ی ۷ نفری زندگی می‌کند؛ زندگی‌ای که اکثراً در قبرستان می‌گذرد. آفتاب سرنزده به قبرستان می‌رود و آفتاب غروب‌نکرده دوباره به خانه‌ی گروهی‌شان در حومه‌ی شهرک امید سبز بر می‌گردد. حاصل کار روزانه‌اش ۶۰ تا ۷۰ افغانی است؛ درآمدی که از خواندن قرآن روی قبر مردگان به‌دست می‌آورد. گاهی درآمدش به هزار و یازده صد افغانی هم می‌رسد. البته وقتی که

عابر شایگان

قصه‌ی آدم‌ها همیشه در قبرستان‌ها ختم نمی‌شود، شروع هم نمی‌شود؛ گاهی ادامه می‌یابد. مثلی که در روی زمین کشاورزی، یا دکانی در نقطه‌ی شلوغ شهر و یا پشت میز شاهانه در پایتخت کشور ثروتمند ادامه می‌یابد. اما ادامه‌دادن‌های روی قبرستان قصه‌اش فرق می‌کند. این ادامه‌دادن‌ها، نان درآوردن از مرگ دیگران است؛ شبیه آن‌چه در قبرستان عمومی غرب کابل جریان دارد. هر مرگی می‌تواند نان و آبی برای چندین نفر دیگر شود.

پدر گورکن

محمدعلی ۵۲ ساله، پدر پنج دختر و یک پسر است. یک سال می‌شود که قبر دیگران را می‌کند. درآمدش مبلغ چشم‌گیری نیست اما همانقدری است که بتواند هزینه‌ی تحصیلات فرزندانش را تأمین کند. قیمت کندن هر قبر یک هزار و ۲۵۰ تا ۳۰۰ افغانی می‌شود. بقیه‌اش را پول ۲۵۰ تا ۳۰۰ افغانی می‌شود. بقیه‌اش را شرکت ارائه خدمات قبرکنی، که او را استخدام کرده، می‌گیرد. قبرکنی برای او شغل سخت و نفس‌گیری است. کندن یک قبر نسبت به سفتی و نرمی زمین آن دو تا سه ساعت وقت او را می‌گیرد. معتقد است از آن‌جایی که مردن، پدیده‌ی ناخوشایندی است، موقع کندن قبر «فرشته‌ها» بازوهای قبرکن را می‌گیرد و دستانش را همیشه بسته نگه می‌دارد.

«در موقع کندن قبر همیشه به مرگ خودم فکر می‌کنم. مثلاً امروز من برای دیگران قبر می‌کنم، فردا آن‌ها برای من قبر می‌کنند. همیشه آدم غمگین و ناراحت است. از روی مجبوری این کار را می‌کنم. دیگر کار نیست.» محمدعلی از کارش راضی نیست اما از اینکه فرزندانش را به مکتب و دانشگاه فرستاده راضی است. دختر بزرگ او از دانشگاه فارغ شده و یک دختر و پسرش هنوز دانش‌جو هستند. دو دختر کوچکش هم در صنف دهم و یازدهم درس می‌خوانند.

وضعیت این روزها، روی شدت کار او تأثیری زیادی گذاشته است. برای دو هفته بیل و کلنگش را زمین نمی‌گذاشته است. قبر کنار قبر می‌کند است. می‌گوید تا دو هفته قبل روزانه ۳۰ تا ۲۵ جنازه از هر جنس و رده سنی را برای دفن در این قبرستانی منتقل می‌کرده‌اند. اکثر آن‌ها به علت ابتلا به بیماری کرونا جان‌شان را از دست می‌داده‌اند. در حالی که در روزهای عادی این رقم به پنج تا هشت جنازه می‌رسیده است. البته به گفته‌ی او پارسال در اوج همه‌گیری کرونا، آمار مرگ‌ومیر که در این قبرستانی ثبت شده، روزانه تا ۶۰ و ۷۰ جنازه هم بوده است. حدود دو هفته می‌شود که آمارها رو به کاهش گذاشته است. دفن و کفن یک شخص فوت‌شده در این قبرستان برای بازماندگانش ۲ هزار و ۵۰۰ تا ۳ هزار افغانی هزینه دارد.

«این قبرستان درش برای همه‌ی مردم و مذاهب باز است. شرکت که ما برایش کار می‌کنیم سالانه به دولت مالیه پرداخت می‌کند

خبر داخلی

پنج ولسوالی در سه ولایت به‌دست طالبان سقوط کرد

اطلاعات روز: منابع محلی تأیید می‌کنند که

ولسوالی‌های سیدآباد و چک میدان‌وردک، معروف و غورک قندهار و رساق تخار به‌دست جنگ‌جویان گروه طالبان افتاده است.

محمدسردار بختیاری، معاون شورای ولایتی میدان‌وردک دیروز (یک‌شنبه، ۶ سرطان) به روزنامه اطلاعات روز گفت که ولسوالی چک شب گذشته و ولسوالی سیدآباد هم روز گذشته به‌دست طالبان سقوط کرده است.

آقای بختیاری افزود که به‌دنبال سقوط ولسوالی سیدآباد، تمامی بخش‌های شاهراه نمبر ۱ از دروازه‌ی شهر غزنی الی میدان‌شهر، مرکز میدان‌وردک به‌استثنای ساحه‌ی «دشت‌توپ» در کنترل طالبان قرار گرفته است.

طالبان گفته‌اند که در جریان سقوط ولسوالی سیدآباد درگیری نیز میان جنگ‌جویان این گروه و نظامیان دولتی صورت گرفته است. ذبیح‌الله مجاهد، از سخن‌گویان این گروه ادعا کرده است که در جریان این درگیری، شش نظامی دولتی کشته و هفت نظامی دیگر

دولتی زخمی شده‌اند.

ولسوالی‌های جلیز و نرخ این ولایت نیز قبلاً به‌دست طالبان سقوط کرده است.

همچنین در ولایت استراتیژیک قندهار در جنوب کشور گروه طالبان از روز گذشته به این طرف دو ولسوالی را سقوط داده‌اند. احمدشاه خان، عضو شورای ولایتی این ولایت گفت که ولسوالی‌های معروف و غورک قندهار به‌دست طالبان افتاده است.

همچنین طالبان ادعا کرده‌اند که ولسوالی خاکریز این ولایت هم به‌دست طالبان سقوط کرده است، اما منابع محلی سقوط این ولسوالی به‌دست طالبان را تأیید نکردند.

این گروه پنج روز پیش ولسوالی میوند این ولایت را نیز سقوط داده است.

افزون بر این‌ها، صلاح‌الدین برهانی، عضو شورای ولایتی تخار به روزنامه اطلاعات روز گفت که ولسوالی رساق این ولایت شب گذشته به‌دست جنگ‌جویان گروه طالبان افتاده است.

آقای برهانی توضیح داد که نیروهای مقاومت مردمی و نظامیان دولتی به‌دلیل عدم هماهنگی از این ولسوالی عقب‌نشینی کرده و در نتیجه مرکز آن به‌دست طالبان افتاده است.

او همچنین گفت که حمله‌ی روز گذشته‌ی طالبان توسط نیروهای مقاومت مردمی و امنیتی و دفاعی دفع شده بود. در جریان این حمله به‌گفته‌ی این عضو شورای ولایتی تخار، ۱۲ جنگ‌جوی طالبان کشته و ۲۵ جنگ‌جوی این گروه زخمی شده‌اند.

هم‌اکنون ولسوالی چال، هزارسومچ، ینگه‌قلعه، دشت قلعه و نمک‌آب این ولایت در کنترل طالبان است. این گروه ولسوالی‌های بنگی و خواجی‌غار این ولایت را هم سقوط داده بوند که در تاریخ ۳۱ جوزا نظامیان دولتی دوباره این ولسوالی‌ها را در کنترل گرفتند.

افزون بر این‌ها، طالبان ادعا کرده که جنگ‌جویانش ولسوالی شورتپه‌ی بلخ، فیروزخچیر سمنگان و میرزک‌ه‌ی پکتیا را نیز سقوط داده‌اند. اما منابع محلی سقوط این سه ولسوالی را تأیید نکردند.

محمدافضل حدید، رییس شورای ولایتی بلخ به روزنامه اطلاعات روز گفت که طالبان بر ولسوالی شورتپه حمله کرده‌اند و ممکن تاکنون در آن جا درگیری جریان داشته باشد. او گفت که از ناوقت شب گذشته به این طرف به‌دلیل غیرفعال بودن شبکه‌های مخابراتی جزئیاتی از وضعی‌انی ولسوالی در اختیار ندارد، ولی تا آن هنگام درگیری جریان داشته است.

همزمان با این، نقیب‌الله تاتار، منشی شورای ولایتی سمنگان گفت که حمله‌ی طالبان بر فیروزخچیر این ولایت دفع شده است. او افزود که طالبان این حمله‌ی‌شان را شب گذشته راه‌اندازی کرده بود.

آقای تاتار تأکید کرد که هم‌اکنون در ولسوالی فیروزخچیر نظامیان دولتی حضور دارند.

محمدحلیم فدایی، والی پکتیا در یک یادداشت فیس‌بوکی گفته است که ولسوالی میرزک در کنترل نظامیان دولتی است و ادعای طالبان مبنی بر سقوط این ولسوالی دروغ است.

محمد اکبر نوتزی، دان
مترجم: جلیل پژواک

راهنمایی‌های احمد واضح نبود. از پشت تلفن به زبان بلوچی گفت که خودم را «در تاریکی» به نوکوندی برسانم. او نه ساعت ملاقات را مشخص کرد و نه مرا فرصت حرف زدن داد. دو جمله گفت و تلفن را قطع کرد.

با این خیال که احمد از من خواسته وقتی شهر هنوز در خواب است به ملاقاتش بروم، نیمه‌شب خودم را به نوکوندی می‌رسانم. اما از قرار معلوم احمد هم مثل بقیه‌ی شهر خواب است. چند بار به تلفنش زنگ می‌زنم اما فایده‌ای ندارد. کوچکی خانه احمد به صورت موقتی به اشغال سگ‌های ولگرد درآمده. دروازه‌اش را تک‌تک می‌کنم و نامش را صدا می‌زنم. بالاخره بی‌قرار می‌شوم و از دیوار خانه‌اش بالا می‌روم و دوباره نامش را صدا می‌زنم.

احمد از خواب برمی‌خیزد و چنان‌که انتظار می‌رود از کارم خوشحال نیست. جیغ می‌زند: «این چه وقت آمدن است؟» وقتی ساعت را در تلفن خود چک می‌کند، عصبانی‌تر می‌شود: «باید در جریان روز می‌آمدی.»

کاملاً گیج می‌شوم. به او یادآوری می‌کنم که خودش خواسته بود «در تاریکی» به دیدارش بروم. اما معلوم است که راهنمایی دیروز احمد را غلط برداشت کرده‌ام. او منظور از تاریکی این بوده که من باید محتاط باشم. با پریدن از روی دیوار خانه‌اش در نیمه‌شب و فریاد زدن نام او، واضح بود که به راهنمایی‌هایش گند زدم.

برای تهیه این گزارش احتیاط شرط اول است. من دارم گزارش قاچاق انسان را می‌نویسم. و برای آن به ایران می‌روم. هم‌سفر مهاجرانی هستم که غیرقانونی از مرز عبور خواهند کرد. سفر پیش‌رو به هیچ وجه امن نیست. پا به مسیری می‌گذارم که فقط کسانی که مجبورند آن را در پیش می‌گیرند، تا به ایران برسند و از آنجا سعی کنند به ترکیه یا اروپا بروند.

در این سفر رشوه‌خوری معمول است، بهره‌کشی از آدم‌های بیچاره عادی است و خبری از قانون نیست. به عبارت ساده، کاری نیست که هر روزنامه‌نگاری بخواند به انجام آن مبادرت ورزد. بنابراین نباید کسی بداند من روزنامه‌نگارم. باید جلب توجه نکنم. نباید رسوایی نیمه‌شب خانه احمد تکرار شود.

دلیل اشتباه آن شب را خستگی خودم می‌دانم. و آن‌را می‌گذارم به حساب اضطراب سفر پیش‌رو؛ و همچنین دو شبانه‌روز نخوابیدن.

احمد تنها فرد در این گزارش است که هویت واقعی مرا می‌داند. قبل از آن که لحظه‌ی عزیمت فرا رسد، چند ساعتی می‌روم و در خانه‌ی احمد می‌خوابم. صبح که فرا می‌رسد آماده می‌شوم در کشور خودم مهاجر غیرقانونی شوم.

نصوار هستی یا مرچ؟

در این اواخر که برای این گزارش آماده می‌شدم، بیشتر هماهنگی‌ها را از طریق تلفن انجام می‌دادم. و بیشتر وقت‌های تلفن سپری می‌شد. حتا در روز سفر مجبور شدم با ارباب به تماس شوم. ارباب، ربیب یکی از باندهای قاچاق انسان و صاحب موترهایی است که مهاجران غیرقانونی را در دو طرف مرز جابجا می‌کند.

ارباب تلفن را برمی‌دارد و مستقیم سر اصل مطلب می‌رود: «تو نصوار هستی یا مرچ؟» نصوار و مرچ اسم رمز برای افغان‌ها و پنجابی‌ها است.

به زبان بلوچی می‌گویم: «ارباب مه نصوار هستم.» ارباب ازم می‌خواهد به «دکان پرچون» در کوچه لندن در حاشیه منطقه نوکوندی بروم.

حدس می‌زنم این یعنی سوال جواب ارباب از من تمام شده است. اما در اشتباهم.

به دکان پرچون می‌روم. شلوار کامیز بلوچی به تن کرده‌ام و دستمال گردن سفید دور سرم بسته‌ام. در دکان قبل از تماس ارباب



نوسنده سوار بر زامباد در مسیر مشغول

روایت روزنامه‌نگار پاکستانی از مسیر قاچاق اتباع افغانستان به ایران

زمین» است.

وقتی به دوک رسیدیم سایر مسافران از ما پیش‌تر رسیده بودند. صدها مهاجر افغان از جمله زنان و کودکان به‌طور غیرقانونی از نقاط مختلف افغانستان وارد دوک می‌شوند. طبق برآورد یک قاچاقچی انسان، بیش از ۳۵ هزار نفر در یک ماه وارد دوک می‌شوند. اگر کسی بخواهد هزینه واقعی ۴۰ سال جنگ در افغانستان را به چشم ببیند، باید به دوک سر برزد. چهره افغان‌هایی که وارد دوک می‌شوند، رنگ‌پریده و فرسوده است. آن‌ها داستان واقعی افغانستان جنگ‌زده را بازگو می‌کنند.

از آنجایی که این منطقه شاهد تردد مسافران زیادی است، یک بازارچه سیار در وسط صحرا باز شده است. آب بوتلی (قاچاق‌شده از ایران)، بیسکویت و آب میوه از زیر خیمه به فروش می‌رسد. این‌جا همه‌چیز گران است. اگر یک بوتل آب معدنی در کوئته یا کراچی ۵۰ روپیه باشد، اینجا ۱۰۰ روپیه است. با وجود این، مسافران افغان، یکی یکی، آب و سایر وسایل ضروری سفر را از این‌جا می‌خرند. آفتاب طلوع کرده است و مردم می‌خواهند گرما را پس بزنند. خوشبختانه آب سرد است و دمی آسودگی با خود همراه می‌آورد.

با یک گروه ۲۴ نفری مهاجران افغان که اکثراً تاجیک و ازبیک هستند، سفر اصلی ما از دوک آغاز می‌شود.

با گفتن «مانده نباشی»، به‌زعم خودم می‌خواهم به گرمی همسفرانم را به زامباد خوش‌آمد بگویم. اما فضای خسته و خواب‌آلود پشت زامباد، جای احوال‌پرسی

ما در جاده فرعی هستیم و دوست محمد اصلاً حال و حوصله رانندگی آرام ندارد. جاده شاید ناهموار باشد، اما از رانندگی روی شن‌های صحرا بهتر است. پای دوست محمد که روی گاز می‌رود، سرعت سنج به ۱۲۰ کیلومتر بر ساعت را نشان می‌دهد. ما چهار نفر سعی می‌کنیم به چوکی بچسبیم، آن‌هایی که در عقب موترند مجبورند ضرب و چمپ‌ها را بی‌سروصدا تحمل کنند. مهاجر غیرقانونی که باشی حق شکایت نداری.

داستانی‌هایی که من سرهم می‌کنم، یکی از افرادش برای ما چای می‌آورد. ارباب حالا سخاوتمند شده است. او می‌گوید: «هیچ نیازی نیست که پاکستان را ترک کنی.» یک قورت چای می‌نوشم و می‌پرسم: «چرا ارباب؟» می‌گوید: «می‌توانم تو را در کدام گاراژ در همین نوکوندی کار بدهم.»

فورا پاسخ می‌دهم: «نه ارباب!» می‌گویم: «خسرم چهار ماه به من مهلت داده که طویانه دخترش را پوره کنم. اگر پول جمع نکنم، که پول کلانی هم است، او نامزدی ما را فسخ خواهد کرد.»

سرانجام ارباب راضی می‌شود. برای این‌که دیگر سوالی ازم نپرسد، می‌خواهم راه دستشویی را نشانم دهد. او مرا به سمت دستشویی مسجدی در همان جاده راهنمایی می‌کند. بیش از پنج دقیقه بی‌حرکت در دستشویی می‌نشینم. ارباب بی‌قرار می‌شود و دروازه را می‌زند. می‌خواهد عجله کنم. موتر رسیده است.

قبل از عزیمت دست ارباب را می‌بوسم و سپس به نشانه احترام به سمت چشم و سینهام می‌برم.

سپس از دور چشمم به موترهای پیک‌آپ‌مانند می‌افتد که قرار است با آن به‌سوی ایران سفر کنیم. این موترها را که توسط شرکت موترسازی زامباد در تهران ساخته می‌شود، مردم به نام «زامباد» می‌شناسند.

تنها افرادی که سوار زامباد می‌شوند من، راننده (دوست محمد) و یک «کلینتر» هستیم. این جا ایستگاهی است که از آن موترهای قاچاق حرکت می‌کنند. بقیه مسافران در ایستگاه بعدی به ما ملحق خواهند شد.

من از مسیرمان تا ایستگاه بعدی استفاده می‌کنم تا با راننده که یک بلوچ محلی هست دوست شوم. مزیت اولین مسافر بودن در زامباد این است که چوکی گیر آدم می‌آید. زامباد فقط برای چهار سرنشین چوکی دارد، بقیه مجبورند در «بادی» موتر بچینند.

بیابان و دیگر هیچ

صحرای دوک در لبه مرز پاکستان با افغانستان واقع شده است. در بعضی نقاط صحرا، تپه‌های شنی به اندازه کوه بلند است و از چندین قسمت بلوچستان دیده می‌شود. گفته می‌شود که باری زمین‌شناسان امریکایی درباره‌ی چشم‌انداز بی‌ظنیر این منطقه گفته بودند که دوک «مریخ روی

آب معدنی می‌نوشم. او از یک مغازه دیگر به من نگاه می‌کند و با این‌که صورتم پوشیده است مرا می‌شناسد. پشت تلفن می‌گوید: «آری می‌توانم ببینم که یک موبایل به گوش خود گرفته‌ای و چادر سفید راه راه داری.» و از دور دست تکان می‌دهد. درحالی‌که دست‌پاچه هستم به سمت ارباب می‌روم.

ارباب در مغازه روی یک چوکی نشسته است. من روی زمین می‌نشینم. می‌پرسد: «خب یک افغان چطور می‌تواند بلوچی صحبت کند؟»

این سوال بیشتر دست‌پاچه می‌کند مرا، اما سعی می‌کنم نشان ندهم. برای این کار آماده شده‌ام و بارها نقشه‌ام را مرور کرده‌ام. می‌گویم: «یک افغان اهل کوئته هستم. اما مادرم بدیچی و از منطقه غریب‌آباد کیلی ناحیه نوشکی است.» پشتون‌های بدیچی در این کمربند اقلیت هستند. بسیاری از آن‌ها با خانواده‌های بلوچ پیوند ازدواج برقرار کرده و اغلب بلوچی صحبت می‌کنند.

ارباب می‌پوچاند مرا: «خب، از کدام خاندان بدیچی هستی؟»

گرچه جواب آماده‌شده‌ی این پرسش — از آکازی بدیچی هستم — در ذهنم است اما دست‌پاچگی نمی‌گذارد به زبانم آورم. به جایش به ارباب می‌گویم که من در کودکی از نوشکی به کوئته آمدم و نمی‌دانم نام خاندان مادرم چیست.

قبل از این‌که او سوال سوم را بپرسد، کمی اعتماد به نفس به خرج می‌دهم و از مصیبت بیکاری در کوئته به او می‌گویم: «ارباب، می‌دانی... مردان چهل پنجاه ساله در کوئته به علت بیکاری ازدواج نکرده‌اند. حتا کار شاقه یافت نمی‌شود. آدم‌ها حتا مدرک تحصیلی دارند اما مجرد مانده‌اند.»

ارباب متعجب به‌نظر می‌رسد. چشم‌هایش گشاد می‌شود، زبانش کمی بیرون می‌زند و بین دندان‌هایش تکیه می‌کند. می‌پرسد: «واقعا؟» و من فرصت می‌یابم جزئیات بیشتر بیافم.

کمی احساس تسلط بر گفت‌وگویم با ارباب به من دست می‌دهد. ادامه می‌دهم: «به‌حیث افغان فقط توانستم درس بخوانم.» هنوز روی زمین جلو ارباب نشسته‌ام. انگار او پادشاهی بر تخت سلطنت باشد و من بنده‌ی او. می‌گویم: «برخلاف مردان [آدارای مدرک] لیسانس که هم سن و سال من هستند، من با یک دختر افغان در کوئته نامزد کرده‌ام.»

درحالی‌که ارباب گوش جان سپرده به

می‌خورند. من در فاصله دور ایستاده‌ام و سعی می‌کنم آنچه دارد اتفاق می‌افتد درک کنم.

خان به آن‌ها می‌گوید: «همگی شما نفر ۴۰ روپیه کم دادید. اگر پیسه را ندهید، پولیس می‌آید و شما را بازداشت می‌کند.»

از قرار معلوم این فی نفر ۴۰ روپیه سهم پولیس است.

مسافران حاضر نمی‌شوند پول بیشتر بدهند. یکی از آن‌ها می‌گوید: «به هر کس که دلت است زنگ بزن.»

خان به کسی می‌گوید که با پولیس تماس بگیرد. من از ترس این‌که خودم گیر نیفتم، وسط می‌پریم. از او می‌پرسم: «مگر می‌خواهی به خاطر ۴۰ روپیه آن‌ها را گیر پولیس بدهی؟ من می‌توانم از پول خودم بپردازم.» با خودم حساب کتاب می‌کنم، جمعا حدود ۱۵۰۰ روپیه می‌شود. مبلغ را از جیبم بیرون آورده و تقدیم خان می‌کنم. اما خان قاطعانه پس می‌زند.

او می‌گوید: «آن‌ها خو اقوام پدرت نیستند.» ظاهرا پولیس در راه است. مسافران هنوز حاضر نیستند پول خان را بدهند.

چون کاری از دستم بر نمی‌آید می‌روم با شن تیمم می‌کنم و نمازم را می‌خوانم. پس از ادای نماز عصر، دعای پس از نماز را طول می‌دهم.

خیلی زود خان زنگ خان می‌آید که باید عجله کنم. وقتی برمی‌گردم مسافران مبلغ را پرداخت کرده‌اند و به نظر می‌رسد اوضاع تحت کنترل است. اما خان سوالی از من دارد: «نماز کدام وقت را خواندی؟»

می‌گویم: «معلوم است، نماز عصر را.» او می‌گوید که احساس کرده من نماز طولانی تراویح را خواندم. ما همچنان درباره‌ی نماز صحبت می‌کنیم و خان طوری لبخند می‌زند که من قیلا ندیدم.

شاید او از این‌که سفر ما تقریبا به آخر خط رسیده خیالش راحت شده است. ما از موتر خان پیاده و سوار موتر قراضه دیگری می‌شویم و راه می‌افتیم. در آخرین لحظات خان به من گفت که صدایم را شنیده که موترش را «لگن» گفتم. وقتی این را گفت، پرسید: «آیا همین لگن تو را به مقصد نرساند؟» بدون این‌که منتظر جواب بماند، رفت.

در حالی که خورشید غروب می‌کند، وارد شهر مشخیل می‌شویم. به محض رسیدن نفس راحت می‌کنم. من به مقصد رسیده‌ام. اما برای کسانی که به‌طور غیرقانونی به آن سوی مرز عبور خواهند کرد، قسمت سخت سفر هنوز نرسیده است.

صدام، پیرمردی از افغانستان، سومین بارش است که در این راه سفر می‌کند. می‌گوید یک بار توسط پولیس ایران دستگیر شد.

مسافران قرار است روز بعد پس از طلوع آفتاب راهی جودار شوند. در طول شب همه‌ی آن‌ها در چندین «خوابگاه» استراحت خواهند کرد. راننده ما که از مردم محل است، به خانه خود می‌رود. من هم آخرین دروغ سفرم را به او می‌گویم: این‌که قرار است مدتی را با اقوام در مشخیل باشم و کدام روز دیگر راهی جودار شوم.

به مردان، زنان و کودکانی که با من در خوابگاه هستند و امیدوارند فردا عازم زندگی شادتری شوند و به آن برسند، نگاه می‌کنم و از خودم می‌پرسم چه فردایی در انتظار آن‌هاست. نمی‌دانم که آیا آن‌ها اصلا آنچه دنبالش هستند خواهند یافت یا خیر. از خودم می‌پرسم آیا آن‌ها دوباره با خانواده‌هاشان یکجا خواهند شد؟

همچنان که غرق این افکارم، به ذهنم می‌رسد که ترتیب بازگشتم به خانه را بدهم. مسافران همچنان در حال استراحتند. سفری آن‌ها به خانهای که نمی‌شناسندش، سفری طولانی‌تری خواهد بود.

نام افراد در این گزارش مستعار است.



در نگاه اول به نظر می‌رسد این زامباد را صاحبش در صحرا رها کرده باشد. اما همین لگن ما را به مشخیل رساند.

در حالی که برای سفر پیش‌رو آماده می‌شویم، یک زامباد رنگ و رو رفته و ظاهرا از رده خارج شده با تایرهای پنچرو بدون «بان» و با شیشه‌های شکسته و درز درز، توجه مرا به خود جلب می‌کند. تصور کردم این موتر این‌جا رها شده باشد. اما وقتی گفتند که این همان وسیله‌ای است که من و ۲۳ نفر دیگر با آن سفر خواهیم کرد، وحشت کردم. با خودم فکر کردم «هرگز به جایی نمی‌رسیم.»

مرد ازبیک را سیلی زد، مردک بیچاره از هوش رفت. ظاهرا مرد موردنظر از دادن پول به چیلی امتناع کرده بود. راننده ما می‌گوید که چندی پیش تلاش سارقان برای دزدی از مسافران در این منطقه منجر به مرگ شد. او می‌گوید وقتی راننده متوقف نشد، سارقان به سمت موتر فیر کردند و یک مسافر ازبیک را کشتند. جسد مسافر باید به افغانستان بازگردانده می‌شد.

خان به من می‌گوید: «هر سکونت‌گاه محلی در این منطقه، دزد دارد. آن‌ها هرچه را دست‌شان رسد می‌گیرند. حتا به تایر موترهای ما رحم نمی‌کنند. من مدتی است شبانه سفر نمی‌کنم زیرا دو بار مورد سرقت قرار گرفتم.»

در حالی که خان سرگرم صحبت است، متوجه می‌شود که یک موتر کلان با شیشه‌های دودی به سرعت به سمت موتر وی نزدیک می‌شود. من که به‌زعم خودم آمادگی بدترین حالت را گرفتم، موبایلم را داخل سوراخ دروازه بغل موتر قرار می‌دهم و مطمئن می‌شوم به چشم نیاید. همچنین یاد می‌آید که یک اسکناس ۵ هزار روپیه‌گی را داخل لیفه شلوارم جاسازی کرده‌ام.

خان نیز نگران موتر در حال نزدیک شدن است. از خودش می‌پرسد: «چه کسی می‌تواند باشد؟»

وقتی موتر نزدیک‌تر می‌شود، خان دقیق‌تر نگاه می‌کند و نفس راحت می‌کشد. آن‌ها «سیال» هایش (بستگان) هستند. هیچ جای نگرانی نیست.

هرچه به مشخیل نزدیک‌تر می‌شویم، تعداد زامبادهای هم‌مسیر ما بیشتر می‌شود. مسافران شکایت دارند که بدن‌شان به دلیل بی‌حرکت ماندن در فضای تنگ زامباد بی‌حس شده است.

دوباره توقف می‌کنیم. در حالی که سعی می‌کنم موبایلم را از درز دروازه موتر بیرون بیاورم، راننده متوجه من می‌شود. او با خنده می‌گوید: «اگر آن‌ها دزد بودند، خودشان موبایل را از این‌جا بیرون می‌کشیدند. تو باید پول خود را هم می‌دادی، مهم نیست که کجایت مخفی‌اش کرده‌ای.»

پایان جاده

در حالی که به آخرین ایستگاه قبل از رسیدن به مشخیل نزدیک می‌شویم، خان و مسافران با هم به مشکل

است. می‌گویم: «ببخشید گپ شما را نشنیدم.» این بار بلندتر می‌گویم: «او برادر، اگر با سرعت ۸۰ برانی، به خانه می‌رسی. اگر با ۱۰۰ برانی، به شفاخانه می‌رسی. و اگر با ۱۲۰ برانی، به کدام قبرستان خواهد رسیدی.» این واقعیت که هرچند موتر ما گلیمش جمع به‌نظر می‌رسد اما راننده‌اش محتاط‌تر از راننده قبلی است، مرا خوشحال می‌کند. اما این خیال خیلی دوام نمی‌آورد.

خان به من می‌گوید که تمام مسیرهای منتهی به مشخیل را عین کف دستش می‌شناسد و می‌تواند چشم بسته ما را به آن‌جا برساند. پس از این سخن، او راستی راستی چشمان خود را می‌بندد و فرمان موتر، احتمالا در اعتراض، به لرزه درمی‌آید. خیلی زود می‌فهمم که وقتی پای سرعت در میان باشد، خان از دوست‌محمد کمی ندارد.

این‌که با سرعت ۱۲۰ نمی‌راند، دلیلش این است که موتر بیچاره‌اش نمی‌تواند بالاتر از ۸۰ کیلومتر در ساعت سرعت بگیرد.

پس از دو ساعت رانندگی در هتلی توقف می‌کنیم. در این‌جا با راننده چای و آب می‌نوشم. پس از توقف ۳۰ دقیقه‌ای، آماده هستیم که دوباره به راه خود ادامه دهیم.

رمضان، یکی از مسافران که مرد کم‌حرفی است، می‌گوید: «انتظار سخت‌ترین قسمت سفر است.» پاسخ می‌دهم: «شاید کل سفر همان انتظار است.»

رمضان که بین من و خان نشست است، می‌پرسد کجا رسیدیم. به او می‌گویند که به هامون-مشخیل نزدیک می‌شویم. هامون مشخیل به‌عنوان «مقر دزدها» شناخته می‌شود.

مقر دزدها

موتر ما وارد منطقه وسیع هامون مشخیل می‌شود؛ نمک‌زاری که احتمالا یکی از خشک‌ترین نقاط پاکستان باشد. وقتی وارد منطقه می‌شویم نگرانی خونم خودکار بالا می‌رود. یکی از ترس‌های مسافران دزدان است. ظاهرا دزدان این منطقه در جست‌وجوی مهاجران افغان دارای پول نقد گشت‌زنی می‌کنند. در بعضی موارد رانندگان با سارقان همدستانند.

یک دزد معروف این منطقه حاجی «چیلی» است. در این منطقه کلمه چیلی را برای توصیف شخص کثیفی که حمام نمی‌کند استفاده می‌کنند. به گفته برخی، او چنان دستان بزرگی دارد که یک بار وقتی یک

همچون سایر مسافران رنگ‌پریده، پر خاک و خسته است. با شالم عرق صورتم را می‌گیرم. اما حتما هنوز از بقیه متفاوت به‌نظر می‌رسم. همچون بیگانه‌ای که به این کاروان تعلق ندارد. یکی از رانندگان مرا از بقیه جدا می‌کند و سر صحبت را باز. من داستان ساختگی خودم را برایش تعریف می‌کنم. پس از گوش‌دادن، دست خود را بر پیشانی‌اش می‌گذارد و می‌گوید: «برادر، ای تو چه کار کردی؟ اگر زودتر با من تماس می‌گرفتی تو را مثل یک غنچه گل از منطقه پنجگور به ایران می‌رساندم.» من گیج و ندانم‌بازی درمی‌آورم و موفق می‌شوم کاری کنم راننده دلش به من بسوزد و... یک بوتل آب (قاچاق شده از ایران) برایم بخرد.

پس از این توقف چهارساعته، دو مسیر وجود دارد که این قاچاقچیان از آن برای رسیدن به شهرهای مرزی ایران استفاده می‌کنند. مسیر راجی و مسیر مشخیل. مقصد ما مشخیل است. پس از آن مسافران باید دو ساعت دیگر را به سمت جودار، شهری در همسایگی ایران، سفر کنند. کل سفر از دوک تا جودار حدود ۱۲ ساعت طول می‌کشد. آخرین مرحله سفر اغلب با پای پیاده انجام می‌شود.

در حالی که برای سفر پیش‌رو آماده می‌شویم، یک زامباد رنگ و رو رفته و ظاهرا از رده خارج شده با تایرهای پنچر و بدون «بان» و با شیشه‌های شکسته و درز درز، توجه مرا به خود جلب می‌کند. تصور کردم این موتر این‌جا رها شده باشد. اما وقتی گفتند که این همان وسیله‌ای است که من و ۲۳ نفر دیگر با آن سفر خواهیم کرد، وحشت کردم. با خودم فکر کردم «هرگز به جایی نمی‌رسیم.»

محمد خان، راننده این موتر با پمپ دستی از یکی از چادرها بیرون آمد. در حالی که سعی داشت من و بقیه مسافران را اطمینان دهد، گفت: «نگران نباشید. تنها چیزی که این موتر نیاز دارد تایرهای پر باد است.» اما من تأکید می‌کنم که این موتر ما را به جایی نمی‌رساند. برخی دیگر نیز با شکایت از این‌که ما به وسیله نقلیه دیگری نیاز داریم، به من ملحق می‌شوند.

اما وقتی محمد خان اعلام می‌کند که برخی از سربازان نیروهای مرزی به سمت ما می‌آیند، شکایت ما بلافاصله ختم می‌شود. من اولین مردی می‌شوم که سوار لگن محمد خان می‌شود.

دوباره روی جاده

وقتی موتر راه می‌افتد من با راننده وارد گفت‌وگو می‌شوم. می‌خواهم مطمئن شوم که اعتراضم در خصوص موترش، بدینتی تفسیر نشود. برای این‌که او را به صحبت وادارم، در مورد دوست‌محمد می‌گویم که ۱۲۰ کیلومتر در ساعت رانندگی می‌کرد.

خان چیزهایی در پاسخ به من می‌گوید اما صدایش را نمی‌شنوم. صدای موتر خان به طرز کرکننده‌ای بلندتر از صدای خودش

«فامیدی؟» او می‌گوید: «تفهمیدم.» از صحبت دست نمی‌کشم و در نهایت من و عزت زبان یکدیگر را بلد می‌شویم. عزت به من می‌گوید که از ولسوالی فرخار افغانستان است. می‌گوید که فرخار «قطعه‌ای از بهشت روی زمین است.» اما «آنچه ندارد، صلح است. ما فرخار را برای یافتن زندگی بهتر ترک کردیم.»

عزت نمی‌خواهد نسل بعدی فرخار مانند او و پیشینیان او کلان شوند. او قصد دارد به ترکیه برود و از آنجا دست خانواده خود را بگیرد. او امیدوار است که در نهایت بتواند خانواده‌اش را نیز به ترکیه فراخواند.

اما این کار آسان نیست. راه پر از خطر است و سفر می‌تواند کشنده باشد. سال گذشته نمایندگان افغانستان گفتند که حدود ۵۴ مهاجر که قصد عبور به ایران را داشتند، توسط مرزبانان ایرانی کشته شدند.

عزت از این واقعیت‌ها کاملا آگاه است. اما همین امید اندک که بتواند از پس این سفر برآید و زندگی بهتری را شروع کند، کافی است که عزت ریسک کند.

صحبت من با عزت قطع می‌شود زیرا زامباد دوباره سرعت گرفته و روی جاده فرعی بالا و پایین می‌پرد. دیری نمی‌گذرد که جاده لندن بین نوکوندی (جایی که سفر من آغاز شد) و تفتان به پایان می‌رسد. زامباد با همان سرعت همچنان به پیش می‌تازد.

رانندگی دوست‌محمد، اگر سفر ما یک فیلم بود مثل رانندگی «مکس دیوانه» است. او در همان حال سعی دارد با ارباب تماس بگیرد. حواسش پرت می‌شود زیرا تلفنش آنتن نمی‌دهد. من از ترس جان خودم، مودبانه از دوست‌محمد تقاضا می‌کنم که اگر امکانش باشد من به‌جای او سعی کنم با ارباب تماس بگیرم. اما تلاش‌های مکرر من برای تماس با ارباب نیز به جایی نمی‌رسد. شبکه تلفن همراه در دسترس نیست.

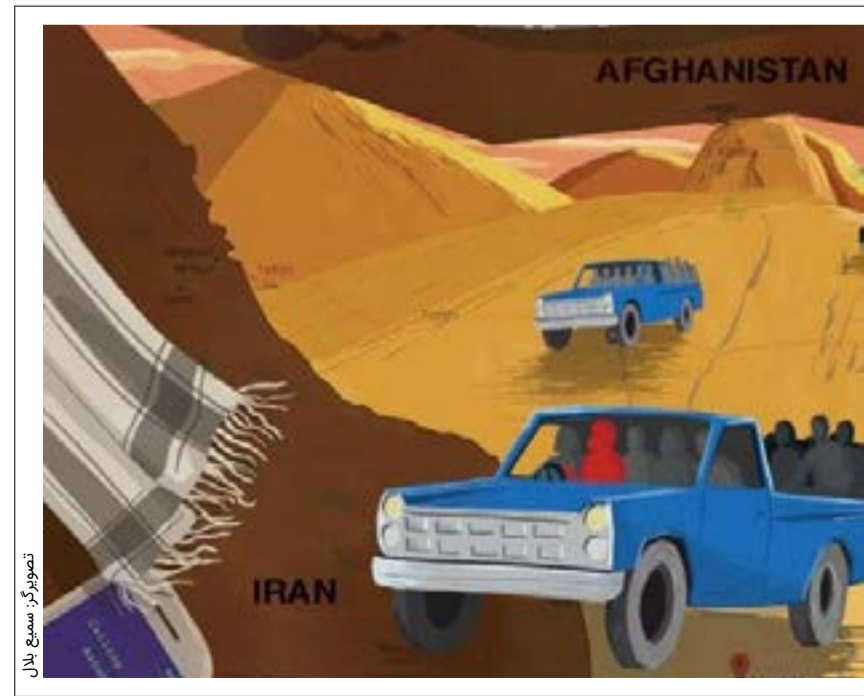
در حالی که سعی می‌کنم با ارباب تماس بگیرم، سروصدایی از پشت زامباد حواسم را پرت می‌کند. دو مسافر ازبیک به جان هم افتاده‌اند و بزنی که نمی‌زنی. دوست‌محمد همچنان بی‌توجه می‌ماند. با صدای بلند می‌گوید: «خشم ازبیک از جایی آغاز می‌شود که خشم پشتون خاتمه یابد.»

فضای تنگ زامباد و جاده‌ای پر از دست‌انداز، به‌وضوح برای مسافر مردم اعصاب نمی‌گذارد. پس از چهار ساعت سواری زامباد، در هتلی در منطقه‌ای به‌نام سیاه پت توقف می‌کنیم. از سکونت‌گاه انسان در این‌جا خبری نیست. این‌جا قلمرو هیچ‌کس و مسیر هم فقط برای قاچاق است.

اما نیروهای مرزی ظاهرا چهارچشمی مراقب «سرزمین هیچ‌کس» اند. قاچاقچیان و قاچاق‌شوندگان به‌طور یکسان از نیروهای مرزی وحشت دارند.

به مقصد مشخیل

ده‌ها مرد، زن و کودک برای این توقف چهارساعته چادر برپا کردند. همه مسافران به‌وضوح تشنه و بی‌آب شده‌اند. صورت من



ان‌بی‌سی:

امریکا در حال بررسی رفع تحریم‌های است

مشترک برجام گفته بود که ایران خواهان رفع تحریم از رهبری و بیت او است.

همچنین محمود واعظی رئیس دفتر رئیس‌جمهور ایران نیز دوم تیرماه امسال گفت که حدود ۱۰۴۰ تحریم مربوط به دوران ریاست‌جمهوری دونالد ترامپ «طبق توافق برداشته می‌شود» که تحریم افراد و دستگاه‌های مربوط به بیت رهبری هم جزوی از آنهاست.

اما بلافاصله یک سخن‌گوی وزارت خارجه آمریکا در واکنش به سخنان وی، هرگونه توافق مذاکره‌کنندگان آمریکایی با برداشتن تحریم‌های ایران را رد کرد.

پافشاری ایران برای رفع تحریم رهبر جمهوری اسلامی و بیت وی یکی از علت‌های تأخیر در دسترسی به توافق هسته‌ای عنوان شده است.

مقامات آمریکایی به «ان‌بی‌سی» گفته‌اند آیت‌الله خامنه‌ای نه به خارج سفر می‌کند و نه دارایی در خارج دارد و نه با شرکت‌های آمریکایی داد و ستد می‌کند، لذا تحریم رهبر ایران کاملاً جنبه نمادین داشت.

همزمان با انتشار گزارش ارزیابی آمریکا برای لغو تحریم‌ها علیه خامنه‌ای و بیت وی، سعید خطیب‌زاده سخن‌گوی وزارت امور خارجه هشدار داد که اگر آمریکا «از میراث سیاست شکست‌خورده دولت دونالد ترامپ» دست بکشد، ایران معتقد است که توافق هسته‌ای قابل دستیابی است. وی سپس هشدار داد که این مذاکره بی‌پایان نخواهد کرد.

اطلاعات روز: شبکه ان‌بی‌سی به نقل از منابع مطلعی گزارش داد که دولت جو بایدن در حال بررسی رفع تحریم علیه آیت‌الله علی خامنه‌ای رهبر جمهوری اسلامی در چارچوب مذاکرات هسته‌ای است.

به نقل از رادیو فردا، این گزارش روز شنبه ۶ سرطان از قول دو مقام آگاه و یک مقام سابق آمریکایی می‌گوید اگرچه تحریم آیت‌الله خامنه‌ای نمادین است، اما مقامات تهران تحریم بالاترین مقام کشور را توهین‌آمیز تلقی می‌کنند و برای دستیابی به توافق، بر رفع تحریم رهبر کشور اصرار دارند.

دولت دونالد ترامپ روز سوم سرطان ۹۸ در واکنش به سرنگونی پهباد این کشور بر فراز تنگه هرمز تحریم‌هایی علیه آیت‌الله خامنه‌ای و منصوبان او وضع کرد.

در فرمان اجرایی دونالد ترامپ تصریح شده بود که این تحریم‌ها به دلیل «اقدامات مخرب ایران و گروه‌های نیابتی‌اش، به ویژه اقداماتی که ثبات را در خاورمیانه برهم می‌زنند، حمایت از تروریسم بین‌المللی، توسعه برنامه موشک‌های بالستیک، اقدامات غیرمستولانه و تحریک آمیز ایران در آب‌های بین‌المللی از جمله حمله به دارایی‌های نظامی ایالات متحده و کشتی‌های غیرنظامی» اعمال می‌شوند.

پیش از این نیز گزارش‌هایی از اختلاف نظر میان تیم مذاکره‌کننده ایران و آمریکا در وین در رابطه با لغو برخی تحریم‌ها منتشر شده بود؛ از جمله میخائیل اولیانوف نماینده روسیه در کمیسیون

رویارویی ناوهای روسیه و بریتانیا؛

اطلاعات طبقه‌بندی شده در ایستگاه اتوبوس شهر کنت جا ماند

۱۹ کیلومتری سواحل کریمه احاطه کردند و بنا بر ادعای وزارت دفاع روسیه، یک کشتی گشت‌زنی این کشور اخطارهای شلیک صادر کرده و یک جت روسی نیز در مسیر ناوشکن بریتانیایی بمب اخطار فرود آورده ولی دولت بریتانیا این گزارش را رد کرده و هرگونه شلیک اخطار را انکار کرده است.

اما اسناد پیدا شده در ایستگاه اتوبوس کنت نشان می‌دهد که موریت ناوشکن دفاع هوایی اچ‌ام‌اس (HMS)، اواخر روز دوشنبه در میان سطوح بالای وزارت دفاع بریتانیا مورد بحث قرار گرفته و احتمال واکنش قاطع روسیه به این ماموریت نیز از سوی برخی مقامات مطرح شده است.

این اسناد تایید می‌کند که ماموریت ناوشکن دفاع هوایی اچ‌ام‌اس تصمیمی محاسبه شده توسط دولت بریتانیا برای ابراز حمایت از اوکراین در برابر روسیه با وجود تمامی خطرات احتمالی موجود بوده است. بخش دیگری از این اسناد به روزرسانی اطلاعات کارزارهای (کمپین‌های) صادرات اسلحه و ارزیابی صورت گرفته در مورد مناطقی است که می‌تواند به رقابتی تازه میان بریتانیا و متحدان اروپایی این کشور دامن بزند. همچنین یادداشت‌هایی حاوی خلاصه‌ای از جلسه دفاعی دوشنبه گذشته بریتانیا و ایالات متحده با محوریت تمرکز امنیتی دولت بایدن بر چین و هند و اقیانوس آرام و نیز توصیه‌های امنیتی در مورد نحوه خروج نیروهای نظامی بریتانیا از افغانستان در میان اسناد یافت شده وجود دارد.

اطلاعات روز: اسناد طبقه بندی شده وزارت دفاع بریتانیا حاوی جزئیات مربوط به حضور ناوشکن دفاع هوایی اچ‌ام‌اس (HMS) در آب‌های اوکراین، واکنش احتمالی روسیه به کشتی‌های عبوری از سواحل کریمه و نیز برنامه حضور نیروهای ارتش بریتانیا در افغانستان در یک ایستگاه اتوبوس در کنت پیدا شد.

به گزارش یورونیوز فارسی، سخن‌گوی وزارت دفاع با تایید این که یک کارمند این وزارتخانه مقفود شدن این اسناد را گزارش کرده است، از آغاز تحقیقات در این باره خبر داد.

بی‌بی‌سی گزارش داده که این اسناد در بسته‌ای خیس شده که شامل ۵۰ صفحه از نامه‌های الکترونیکی و پاورپوینت‌های متعلق به دفتر یک مقام ارشد در وزارت دفاع بریتانیا بوده، صبح روز سه‌شنبه در پشت یک ایستگاه اتوبوس در کنت توسط یک فرد عادی پیدا شده و سپس در اختیار این رسانه قرار گرفته است.

اسناد مربوط به آن چه که وزارت دفاع بریتانیا عبور «بی‌خطر» ناوشکن دفاع هوایی اچ‌ام‌اس (HMS) یاد کرده بود، نشان می‌دهد که این ناوشکن به هنگام عبور از آب‌های سرزمینی اوکراین با لحاظ احتمال واکنش روسیه، تسلیحات خود را پوشانده و بالگرد آن نیز در آشیانه خود مستقر شده بوده است.

روز چهارشنبه بیش از ۲۰ هواپیمای روسی و دو ناو گارد ساحلی این کشور، ناوشکن بریتانیا را در

دو کلیسای دیگر در سرزمین بومیان کانادا در آتش سوختند

کردند؛ این مدرسه در سال ۱۸۹۰ میلادی تحت مدیریت کلیسای کاتولیک رم افتتاح شد، و در سال ۱۹۷۸ میلادی تعطیل شد.

پنجشنبه گذشته، گروه بومی کاوسس اعلام کرد که ۷۵۱ گور بی نان و نشان دیگر را در مدرسه شبانه‌روزی ماریوال در ساسکاچوان هم کشف کرده‌اند. این مدرسه سابق هم زیر نظر کلیسای کاتولیک رم اداره می‌شد.

بین سال‌های ۱۸۶۳ تا ۱۹۹۸ میلادی، بیش از ۱۵۰ هزار کودک بومی از خانواده‌هایشان گرفته شدند تا در این مدارس شبانه‌روزی در سراسر کانادا اسکان داده شوند.

کمیسیون که در سال ۲۰۰۸ برای مستندسازی این سیستم تشکیل شد، به این یافته رسید که شمار زیادی از کودکان بومی هرگز به جوامع بومی خود بازنگشتند. این کمیسیون نتیجه می‌گیرد که این سیستم و فعالیت‌هایش به مثابه نسل‌کشی فرهنگی بوده است.

دولت کانادا رسماً به دلیل چنین سیستمی عذرخواهی کرده است.

در قرن نوزدهم و بیستم میلادی، مدارس شبانه‌روزی اجباری توسط گروه‌های مذهبی و با بودجه دولت اداره می‌شد و هدف آن جذب جوانان بومی کانادا بود.

گروه‌های فعال بومیان کانادا، خواستار جستجوی سراسری برای یافتن گورهای بیشتر شده‌اند.

کیث کرو، رئیس گروه بومیان سمیل کامین، به تلویزیون بی‌بی‌سی کانادا گفته است که امروز صبح در تماس تلفنی به او خبر دادند که کلیسای چوپاکا آتش گرفته است، و به فاصله نیم ساعتی که او به محل رسیده بود، کل کلیسا در آتش سوخته بود.

کیث کرو به بی‌بی‌سی گفت: «عصبانی هستم. فکر نمی‌کنم که هیچ نتیجه مثبتی از این کار عاید شود، راه سختی در پیش داریم.»

او گفت بسیاری از مردم این منطقه عضو کلیسای کاتولیک هستند و از این آتش‌سوزی‌ها بسیار ناراحت هستند.

ماه گذشته، گروه بومی کاوسس از کشف بقایای ۲۱۵ کودک در مدرسه‌ای در استان بریتیش کلمبیا خبر داد. آنها بقایا را در مدرسه شبانه‌روزی بومیان کمپوس پیدا

اطلاعات روز: اوایل روز شنبه ۲۶ جون، دو کلیسای کاتولیک دیگر در مناطق بومیان در غرب کانادا در شعله‌های آتش سوختند.

به گزارش بی‌بی‌سی فارسی، آتش‌سوزی در کلیسای «سنت آن» و کلیسای «چوپاکا» در فاصله یک ساعت از هم در استان بریتیش کلمبیا رخ داده است.

پولیس گفته است که هر دو ساختمان به طور کامل تخریب شده‌اند و آنها آتش‌سوزی را «مشکوک» تلقی می‌کنند.

دوشنبه هفته پیش، همزمان با گرامیداشت روز ملی بومیان در کانادا، دو کلیسای کاتولیک دیگر در این استان در آتش‌سوزی تخریب شدند.

جیسون بایدا، از پولیس سواره‌نظام سلطنتی کانادا، گفته است «تحقیقات در مورد آتش‌سوزی‌های قبلی و این دو مورد جدید ادامه دارد، هیچ کس دستگیر یا متهم نشده است.»

این آتش‌سوزی‌ها در پی کشف صدها گور بی نام و نشان در مدارس شبانه‌روزی سابق کانادا رخ داده است.

افزایش کشته‌شدگان ریزش ساختمان در فلوریدا به ۵ نفر؛

۱۵۶ نفر هنوز مقفود هستند

ساختمان ۱۲ طبقه در سال ۲۰۱۸ نشان می‌دهد که مهندسان شواهدی از آسیب جدی در زیرساخت این ساختمان و همچنین وخامت وضعیت ستون‌های بتنی پارکینگ این ساختمان ثبت کرده بودند.

این ساختمان تخریب‌شده در سال ۱۹۸۰ در شهرک «سرف‌ساید» واقع در حومه میامی در ایالت فلوریدا ساخته شده بود.

صدها نیروی امدادی از روز پنجشنبه که این ساختمان ۱۲ فروریخت، در تلاش هستند تا بلکه بتوانند افرادی که هنوز زنده هستند را نجات دهند.

که برای شناسایی و تشخیص هویت، آزمایش دی‌ان‌ای انجام خواهد شد.

دانیلا لوین کاوا شمار مقفودان این حادثه را تا روز شنبه ۱۵۶ نفر اعلام کرد.

خانم لوین کاوا عصر شنبه در یک کنفرانس خبری گفت که اولویت اصلی ادامه تلاش‌ها برای نجات کسانی است که احتمالاً زیر آوار گرفتار شده‌اند.

او اضافه کرده است که جسد سه نفر از قربانیان شناسایی شده و به خانواده‌های آنها اطلاع داده شده است.

رویتز می‌گوید، نتایج یک گزارش بازرسی از این

اطلاعات روز: در حالی که جست‌وجو برای یافتن ساکنان یک ساختمان مسکونی ۱۲ طبقه در حومه میامی در ایالت فلوریدا در جنوب شرقی آمریکا برای سومین روز ادامه داشته، مقامات محلی می‌گویند روز شنبه جسد یکی دیگر از قربانیان این حادثه از زیر آوار بیرون آورده شده است.

به گزارش رادیو فردا، دانیلا لوین کاوا، شهردار منطقه میامی-دید گفته است، تاکنون جسد پنج نفر از قربانیان این حادثه از زیر آوار بیرون آورده شده است. نیروهای امدادی همچنین از زیر آوار بقایای انسانی پیدا کرده‌اند



دکترهنی، اوبو لگولو او مالرداری وزارت
وزارت زراعت، آبیاری و مالرداری

معینیت مالی و اداری
ریاست تهیه و تدارکات
آمریت تدارکات ساختمانی
مدیریت عمومی تدارکات ساختمانی

د افغانستان اسلامی جمهوری دولت
دولت جمهوری اسلامی افغانستان



«دعوت به داوطلبی روش باز داخلی»

شماره دعوت به داوطلبی MAIL/PD/NCB/W/292/1400

ریاست تهیه و تدارکات وزارت زراعت، آبیاری و مالرداری از تمام داوطلبان واجد شرایط دعوت می‌نماید تا در پروسه داوطلبی پروژه اعمار یک باب ذخیره ارتفاعی، اعمار یک باب تعمیر محافظ دو اتاقه، اعمار جنراتورخانه، اعمار یک باب تحویل‌خانه و تجهیز لابراتورها و سایر نیازمندی‌های تعمیر جن‌بانک واقع فارم تحقیقاتی بادام‌باغ ولایت کابل اشتراک نموده شرطنامه مربوطه را از وب‌سایت اداره تدارکات ملی (www.npa.gov.af) بدست آورده، آفرهای خویش را مطابق شرایط مندرج شرطنامه و طبق قانون و طرز‌العمل تدارکات طور سربسته از تاریخ نشر اعلان الی ۳ اسد ۱۴۰۰ ساعت ۱۰:۰۰ قبل از ظهر به تعمیر عقب منابع بشری اطاق جلسات ریاست تهیه و تدارکات ارایه نمایند، آفرهای ناوقت رسیده و اینترنتی قابل پذیرش نمی‌باشد.

تضمین آفر بصورت تضمین خط بانکی (۱۵۰,۰۰۰) یک‌صد و پنجاه‌هزار افغانی بوده و جلسه آفرگشایی به تاریخ معینه ساعت ۱۰:۰۰ قبل از ظهر در اطاق جلسات آفرگشایی ریاست تهیه و تدارکات تدویر می‌گردد.

«سردرگم و نگران پشت دروازه‌ی اداره ملی احصائیه منتظریم»

ظفریان مسئول استخدام می‌گوید که بیاید مکتوب‌های شما را طی مراحل می‌کنیم و دوشنبه این مکتوب‌ها امضا می‌شود. در جریان ۱۰ روز منظوری شما می‌آید. رییس منابع بشری می‌گوید که مسأله‌ی کرونا است و پروسه تعلیق شده و استخدام‌ها را کاملاً بند کردیم.»

شکایت اصلی این متقاضیان تصمیم غیرمنطقی مبنی بر تغییر نظر اداره ملی احصائیه و معلومات است که در ایمیل فرستاده شده به آن‌ها گفته بود که آن‌ها را استخدام می‌کند اما با مراجعه‌ی این متقاضیان اداره ملی احصائیه و معلومات تصمیمش را تغییر داده و پروسه‌ی استخدام آن‌ها را به حالت تعلیق درآورده است. این متقاضیان می‌گویند که اداره ملی احصائیه و معلومات برای استخدام آن‌ها تاریخ مشخص به آن‌ها نمی‌دهد و آن‌ها با پول قرض خود را از ولایات دوردست به کابل رسانده و این روزها خرج و مصارف روزانه‌ی شان را ندارند و این مسأله آن‌ها سردرگم و نگران کرده است.

پاسخ اداره ملی احصائیه و معلومات

مسئولان اداره ملی احصائیه و معلومات می‌گویند که بست‌های ایجادشده‌ی ریزرفی ۳۰۰ بست بود، اما شیوع کرونا باعث کاهش تعداد مراجعه‌کننده‌ها به مراکز توزیع شناس‌نامه‌ی الکترونیکی در کابل شده است و پروسه به همین دلیل به تعویق افتاده است. روینا شهبانی سخنگوی اداره ملی احصائیه و معلومات به نقل از رییس منابع بشری این اداره می‌گوید که دلیل تعلیق پروسه‌ی استخدام این متقاضیان شیوع کرونا و عدم مراجعه‌ی مراجعه‌کنندگان به مراکز توزیع شناس‌نامه‌ی الکترونیکی کابل است: «کارمندان ریزرف ۳۰۰ بست بودند که قرار پلان به نوبت‌های دوم (شیفت‌های دوم کاری) در مراکز توزیع تذکره الکترونیکی کابل توزیع می‌نمودیم، اما به نسبت عدم مراجعه و شیوع ویروس کرونا پلان متذکره معطل شده است. لذا دوباره ایمیل شد که پروسه معطل است.»

به گفته‌ی خانم شهبانی در صورت نیاز اداره ملی احصائیه و معلومات با این متقاضیان تماس گرفته و خبر داده می‌شود: «صرف به کاندیدان ایمیل ارسال شده بود و پروسه‌ی استخدام‌شان اجرا نگردیده است. هر زمان نیاز شد به آن‌ها تماس گرفته خواهد شد. و دیگر این که آن‌ها کاندیدان ریزرف‌اند و ادارات نظر به نیازمندی‌های استخدام می‌کنند.»



عزیز قاسمی: «فورم را دادند که برویم طی مراحل کنیم و به سرعت بیاوریم که پروسه استخدام زود شود. سخت است کسی از ولایات بیاید و کسی را پیدا کند که ضمانت کند؛ پیدا کردن دو نفر کارمند دولت یک هفته زمان می‌برد. با مشکلات زیاد دو نفر ضامن پیدا کردم؛ اعلام‌های وزارت داخله و صحت یک طرف. بعد از یکی دو هفته وقتی مراجعه کردیم انگار برای‌شان اهمیتی ندارد، گفتند برویم منتظر زنگ‌شان باشیم. اداره باید مسئولیت ایمیل و وعده‌های خود را بپذیرد. این که بعد از تحمل مشکلات اداره بگوید که هیچ ضمانت و مسئولیتی ندارد که استخدام کند معنا ندارد. در ۱۲ جوزا ایمیل زد که بیاید تا تاریخ ۲ جون و ما پشت این کارها گشتیم.»

آقای قاسمی در امتحان شناس‌نامه‌ی الکترونیکی در خزان سال گذشته ۱۸۴ نمره گرفت و کسانی که تا ۱۸۳ نمره گرفتند به بخش ریزرف فرستاده شدند. متقاضیان کار در اداره ملی احصائیه و معلومات می‌گویند همه‌ی حداقل ۸۰ نفری که با دریافت ایمیل، به اداره ملی احصائیه و معلومات مراجعه کرده‌اند اسنادهای‌شان را طی مراحل و تأیید کرده اما تصمیم این اداره آن‌ها را سرگردان کرده است. این متقاضیان اضافه می‌کنند وقتی می‌خواستند مشکل‌شان را با رییس این اداره در میان بگذارند توسط پولیس به زور بیرون کشیده شدند. به گفته‌ی یکی از متقاضیان شایعات شنیده می‌شود که بین رییس این اداره و منابع بشری آن اختلاف وجود دارد: «رفیع

بشری اداره آمد و گفت که به دلیل شیوع کرونا مراجعین مراکز توزیع شناس‌نامه الکترونیکی کم شده و این اداره فعلاً کارمند ضرورت ندارد. از ما خواست تا برگشت وضعیت به حالت عادی منتظر باشیم.»

تقی می‌گوید که برای آمدن از دایکندی به کابل، پول قرض کرده اما بی‌تفاوتی اداره ملی احصائیه و معلومات و ندادن یک تاریخ مشخص او و دیگران را سرگردان کرده و برای حل مشکل‌شان به هر جایی مراجعه کرده جواب امیدبخشی دریافت نکرده‌اند.

عزیز قاسمی، کارمند سابق اداره ملی تنظیم امور آب در ولایت هلمند بود. اما وقتی ایمیل اداره ملی احصائیه و معلومات را دریافت کرد تصمیم گرفت برای پیش‌رفت بیشتر و فرار از جنگ، که دامنه‌اش هر روز گسترش می‌یافت، از وظیفه‌اش در اداره تنظیم آب استعفا دهد و به کابل بیاید.

آقای قاسمی می‌گوید برای اعلام‌ها و طی مراحل آن خیلی تلاش کرده اما در آخرین گام با پاسخ منفی اداره ملی احصائیه و معلومات مواجه شده است.

عزیز قاسمی می‌گوید که او مثل سایر کسانی دیگر برای حل مشکلش تا دروازه پارلمان و مجلس سنا هم رفته است اما با وجود وعده و وعیدهای فراوان نتوانسته به هدفش برسد: «عارف رحمانی نماینده غزنی در مجلس برایم گفت که اداره احصائیه و معلومات به کسی جواب‌گو نیست. منشی آقای مسلم‌یار، رییس مجلس سنا از ما خواست که یک شکایت درج کنیم و او هماهنگی می‌کند تا شکایت را برسانیم.»

قرار شد چهارشنبه برای گرفتن استخدام تأیید سوبه تحصیلی و جواز کار اقدام کند، اما سه‌شنبه پیامی از اداره ملی احصائیه و معلومات به او و سایر متقاضیان فرستاده شد که از تعلیق پروسه سخن گفته شده بود: « برای ما پیام فرستادند که پروسه برای مدتی تعویق شده و ممکن است یک ماه شاید هم دو ماه طول بکشد.»

تقی می‌گوید با وجودی که او استعلام وزارت صحت عامه را، که «وضعیت صحت» او را تأیید کرده، و استعلام وزارت داخله را طی مراحل کرده است و دو کارمند دولت او را «ضمانت» کرده به این اداره آورده اما اداره ملی احصائیه و معلومات از تصمیمش مبنی بر استخدام او و دیگران منصرف شده است. از ۱۵۰ نفر ریزرفی ۸۰ تا ۹۰ نفر آن استخدام گرفته و اسنادشان را طی مراحل کرده بودند که با مراجعه به اداره ملی احصائیه و معلومات به تصمیم این اداره به خاطر تعلیق پروسه اعتراض کردند. به گفته‌ی تقی، نتیجه آن شد که مسئول استخدام این اداره، رفیع ظفریان وعده سپرد با طی مراحل و تکمیل کردن اسناد، آن‌ها را ظرف ۱۰ روز استخدام کند: «ظفریان گفت که اداره احصائیه دوباره تصمیم گرفته که شما مکتوب‌ها را امضا کنید و دوشنبه به شما تحویل می‌دهیم و ما در جریان ۱۰ روز شما را استخدام می‌کنیم و منظوری‌تان تکمیل می‌شود. اما وقتی مراجعه کردیم حتا به داخل راه نمی‌دادند.»

یکی از متقاضیان: «در تالار اداره احصائیه منتظر ماندیم. منیلا حکیمی رییس منابع

هادی خوشنویس

در خزان سال گذشته (۱۳۹۹) اداره ملی احصائیه و معلومات ۳۰۰ بست در این اداره را به اعلان سپرد. ۳۰۰ نفر با بالاترین نمرات در این امتحان جذب شدند و ۱۵۰ نفر با نمرات بالا به بخش ریزرف فرستاده شدند. افرادی که به ریزرف فرستاده شدند، می‌گویند که اداره ملی احصائیه و معلومات طی ایمیلی که در ۱۲ جوزای امسال (۱۴۰۰) به آن‌ها فرستاده، از آن‌ها خواسته بود که برای استخدام و طی مراحل اسنادشان به این اداره مراجعه کنند.

به گفته‌ی این افراد، زمانی که آن‌ها به اداره احصائیه و معلومات مراجعه کردند این اداره جواب منفی داده و از تصمیم‌شان مبنی بر استخدام آن‌ها منصرف شده است.

یکی از این متقاضیان به روزنامه اطلاعات روز می‌گوید که او و بسیاری دیگر با تحمل هزاران مشکل از ولایات دوردست خودشان را به کابل رسانده و اسنادشان را طی مراحل کرده‌اند اما اداره احصائیه و معلومات با تغییر تصمیم‌اش حاضر به استخدام آن‌ها نیست و این کار را به زمانی نامعلوم محول کرده است. اداره ملی احصائیه و معلومات تعداد بست‌هایی را که برای افراد ریزرفی در نظر گرفته شده بود ۳۰۰ بست می‌گوید. این اداره اضافه می‌کند که پروسه‌ی استخدام این متقاضیان به‌خاطر شیوع کرونا به تعویق افتاده است و هر زمان نیاز شد به متقاضیان تماس می‌گیرد.

سفر با پول قرض و گوش شنوایی که نیست

تقی (مستعار) همین که ایمیل اداره ملی احصائیه و معلومات را دریافت کرد از دایکندی خودش را به کابل رساند. تقی می‌گوید وقتی به اداره ملی احصائیه و معلومات مراجعه کرد از او خواسته شد تا اعلام‌هایی از وزارت صحت و وزارت داخله بیاورد و از طرفی دیگر دو نفر از کارمندان دولت او را ضمانت کند تا استخدام شود.

یکی از مکتوب‌های فرستاده‌شده اداره ملی احصائیه و معلومات به فرماندهی پولیس کابل: «تقی باشنده ولایت دایکندی در امتحان رقابت آزاد به‌حیث کارمند توزیع تذکره الکترونیکی در مربوطات این اداره موفق گردیده است. بنابراین لطف نموده از صورت مسئولیت جرمی و عدم مسئولیت جرمی این فرد به اداره احصائیه اطمینان بخشید.»

بعد از آن، تقی اعلام‌های وزارت صحت عامه و وزارت داخله را طی مراحل کرده



دکترهنی، اوبو لگولو او مالداري وزارت
وزارت زراعت، آبیاری و مالداري

معینیت مالی و اداری
ریاست تهیه و تدارکات
آمریت تدارکات ساختمانی
مدیریت عمومی تدارکات ساختمانی

د افغانستان اسلامي جمهوري دولت
دولت جمهوری اسلامی افغانستان



«دعوت به داوطلبی روش باز داخلی»

شماره دعوت به داوطلبی MAIL/PD/NCB/W/291/1400

ریاست تهیه و تدارکات وزارت زراعت، آبیاری و مالداري از تمام داوطلبان واجد شرایط دعوت می‌نماید تا در پروسه داوطلبی پروژه اعمار دیوار احاطه تعمیر جن‌بانک به طول ۱۱۷ متر، ولایت کابل اشتراک نموده شرطنامه مربوطه را از وبسایت اداره تدارکات ملی (www.npa.gov.af) بدست آورده، آفرهای خویش را مطابق شرایط مندرج شرطنامه و طبق قانون و طرزالعمل تدارکات طور سربسته از تاریخ نشر اعلان الی ۲ اسد ۱۴۰۰ ساعت ۱۰:۰۰ قبل از ظهر به تعمیر عقب منابع بشری اطاق جلسات ریاست تهیه و تدارکات ارایه نمایند، آفرهای ناوقت رسیده و اینترنتی قابل پذیرش نمی‌باشد. تضمین آفر بصورت تضمین خط بانکی (۶۰,۰۰۰) شصت هزار افغانی بوده و جلسه آفرگشایی به تاریخ معینه ساعت ۱۰:۰۰ قبل از ظهر در اطاق جلسات آفرگشایی ریاست تهیه و تدارکات تدویر می‌گردد.



دکترهنی، اوبو لگولو او مالداري وزارت
وزارت زراعت، آبیاری و مالداري

معینیت مالی و اداری
ریاست تهیه و تدارکات
آمریت تدارکات ساختمانی
مدیریت عمومی تدارکات ساختمانی

د افغانستان اسلامي جمهوري دولت
دولت جمهوری اسلامی افغانستان



«دعوت به داوطلبی روش باز داخلی»

شماره دعوت به داوطلبی MAIL/PD/NCB/W/148/1400R

ریاست تهیه و تدارکات وزارت زراعت، آبیاری و مالداري از تمام داوطلبان واجد شرایط دعوت می‌نماید تا در پروسه داوطلبی پروژه اعمار شبکه آبیاری قسمت اول توسعه‌ی منشی میرغلام اشتراک نموده شرطنامه مربوطه را در فلش دیسک (حافظه) و یا در سی‌دی (CD) بطور رایگان از آمریت تدارکات امور ساختمانی و یا از سیستم تدارکات الکترونیکی و باز افغانستان (tenders.ageops.net) بدست آورده، آفرهای خویش را مطابق شرایط مندرج شرطنامه و طبق قانون و طرزالعمل تدارکات طور سربسته از تاریخ نشر اعلان الی ۰۲ اسد ۱۴۰۰ ساعت ۱۰:۰۰ قبل از ظهر به تعمیر عقب منابع بشری اطاق جلسات ریاست تهیه و تدارکات ارایه نمایند، آفرهای ناوقت رسیده و اینترنتی قابل پذیرش نمی‌باشد. تضمین آفر بصورت تضمین خط بانکی (۵۴۰,۰۰۰) پنج صد و چهل هزار افغانی به صورت ضمانت بانکی بوده و جلسه آفرگشایی به تاریخ معینه ساعت ۱۰:۰۰ قبل از ظهر در اطاق جلسات آفرگشایی ریاست تهیه و تدارکات تدویر می‌گردد.

جنگ افغانستان؛ تقابل روستا در برابر شهر

فعلا وجود دارد نگاهی بیندازیم می‌بینیم که شکاف بین روستا و شهر بسیار عمیق است. افرادی که در روستا زندگی می‌کنند خود را محروم‌شدگان از امتیازات شهری می‌دانند. آن‌ها باور دارند که کمک‌هایی که به نام ملت آمد به صورت عادلانه توزیع نگردید و انکشاف متوازی که در قانون اساسی پیش‌بینی شده است در این مدت نتوانست جنبه عملی به خود بگیرد. گرچه این انتقاد تنها به روستا خلاصه نمی‌شود بلکه در شهرها هم انکشاف متوازن به معنای واقعی کلمه تحقق نیافته است ولی نسبت به روستا برخی از کارهای زیربنایی در شهر بیشتر دیده می‌شود. البته یکی از انتقاداتی که بعد از سال ۲۰۰۱ در افغانستان در مورد نحوه مدیریت وجود دارد همین است که دولت افغانستان کمتر به روستائیان توجه کرده است و نتوانست ارتباط متقابلی که مبتنی بر منافع دوجانبه باشد بین شهر و روستا برقرار نماید. نه نیروهای مسلکی به روستا فرستاده شد و نه هم کارهای بنیادی دوا مدار صورت گرفت. البته انتقاد از کم‌کاری‌های دولت در امور شهری هم بر این انتقاد می‌افزاید ولی خدمات عام‌المنفعه در کلان شهرهای افغانستان نسبت به روستاها در وضعیت بهتری به سر می‌برد.



حلقه روابط رسمی می‌باشد، که اکثریت افراد جامعه شهری دارای این چنین روابطی هستند. از طرفی، اخلاق شهری بیشتر مبتنی بر سود است، یعنی افراد تلاش می‌کنند تا بیشترین سود را برای خود به دست آورند و کمتر کسی در شهر «سخاوتمند» است. برعلاوه، در شهر سلسله مراتب نسبتا منظمی وجود دارد و حس وفاداری نسبت به یک نهاد محکم است تا به یک فرد یا گروهی از افراد. در شهرها امتیازات مادی بیشتر در اختیار مردم قرار دارند و چنین امتیازات افراد جامعه را همواره مصروف نگه داشته است. به اصطلاح، «در شهر هر کس به دنبال لقمه نانی می‌دود و اگر یک روز ندود گرسنه می‌ماند.» این مصروفیت‌ها باعث شده که افرادی که در شهر زندگی می‌کنند بیشتر در جست‌وجوی منافع خود باشند تا دیگران. در کنار آن، دولت به عنوان نهاد تأمین‌کننده نیازها، مکلفیت دارد تا مسئولیت‌هایی که افراد روستا برعهده دارند را آن‌ها برعهده بگیرند. منظورم این است که در روستا برخی از مسئولیت‌ها را افراد تصمیم‌گیرنده برعهده دارند، همانند فیصله‌های عدلی و قضایی، تعریف منافع، موضع‌گیری نسبت به برخی از مسائل و ... در حالی که در شهرها دولت به عنوان نهادی که تأمین‌کننده منافع عمومی می‌باشد در قبال اتخاذ رویکردی نسبت به موضوعی پاسخ‌گو هم می‌باشد، ولی در روستا میزان پاسخ‌گویی به‌ندرت دیده می‌شود. در حقیقت در شهر به نحوی از انجا تقسیم کار وجود دارد ولی در روستا چنین تقسیم کار کمتر دیده می‌شود. افرادی که در شهر زندگی می‌کنند حتما نوع تفکر آن‌ها متفاوت است. به گفته‌ی کارل مارکس: «هستی اجتماعی، شعور اجتماعی» را به وجود می‌آورد.

باتوجه به آن چه گفتیم دیده می‌شود که در افغانستان همواره جنگ بین شهر و روستا وجود داشته است. اگر به صف‌بندی‌هایی که

روستا عده‌ای از افراد شناخته شده باهمدیگر زندگی می‌کنند و بیشتر تحت نظارت اجتماع خود قرار دارند. از همین خاطر است که افراد روستائین بیشتر افراد عقیده‌ای هستند، زیرا نظارت بر افراد بیشتر است و آن‌ها را نمی‌گذارند که برخلاف عقیده رفتار کنند. عالمان دین با شبکه‌سازی بسیار گسترده و منظمی که در طول تاریخ داشته‌اند توانسته‌اند در لایه‌های اجتماعی جای پای باز کنند. ما می‌بینیم که در دورترین نقاط افغانستان مساجد فعال هستند و در هر مسجد عالم دینی فعالیت می‌کند. شاید یک قریه سرک، مکتب و معلم نداشته باشد ولی به ضرس قاطع می‌توان گفت که ملا و مسجد دارد. در افغانستان ملاها و عالمان دین از جایگاه ویژه‌ای برخوردار هستند، زیرا آن‌ها شریعت را برای مردم تعلیم می‌دهند و مردم به آن‌ها حس وفاداری عقیدتی دارند و آن‌ها را به نام عالم و دین‌شناس مورد احترام و سزاوار اطاعت می‌دانند. اگر در تاریخ افغانستان نگاهی انداخته شود دیده می‌شود که عالمان دین نقش اساسی در بسیج کردن مردم روستاها داشته‌اند.

و اما زندگی در شهر برخلاف روستا چهره دیگری دارد. برخلاف روستا، جمعیت شهر متراکم است. نظارت اجتماعی به آن صورتی که در روستا وجود دارد در شهر وجود ندارد، چون در شهر افراد همدیگر را براساس تبار نمی‌شناسند و حس وفاداری و تعلق خاطر به همدیگر کمتر است. در شهر حلقه روابط را می‌توان به دو دسته تقسیم‌بندی کرد: (۱) حلقه‌ای که روابط در آن غیررسمی می‌باشند، مثل روابط اعضای خانواده و فامیل. در این حلقه، افراد روابط غیررسمی و صمیمی باهمدیگر دارند که دایره‌ی این حلقه کم می‌باشد؛ (۲) حلقه‌ای که روابط رسمی در آن حاکم است. دایره‌ی این حلقه نسبت به حلقه اول به مراتب گسترده‌تر و بزرگتر است. در این

وفاداری» به همان ارباب یا قریه می‌باشد و این نوع احساس تعلق را به‌عنوان یک امتیاز در نظر می‌گیرند. از آنجایی که در روستا قدرت بلامنازعه یا منابع قدرت بدیلی وجود ندارند، افرادی که به‌عنوان تصمیم‌گیرنده برگزیده می‌شوند آسانتر می‌توانند موج ایجاد کنند. البته نباید یک نکته دیگر را فراموش کرد و آن این‌که، روستائین نسبت به شهرنشینان از امتیازات مادی کمتری برخوردارند و این امر باعث شده است که افراد روستا کمتر با شهر و اخلاق شهری آشنا شوند. به گونه‌ای که شخصی دیدن شهر را برای خود بزرگترین دستاورد تلقی می‌کند و حتا در برخی از روستاهای افغانستان افرادی هستند که در روستا متولد می‌شوند و در همان‌جا وفات می‌کنند، بدون این‌که متوجه شوند آن طرف کوه‌ها افراد دیگری هم زندگی می‌کنند. در حقیقت می‌توان گفت که عدم دسترسی به امکانات مادی و رفاهی روستائین را به ساکنان ناکجاآباد تبدیل کرده است.

فردیناند تونس، جامعه‌شناس آلمانی، دو مقوله‌ی «اجتماع» و «جامعه» را از همدیگر متمایز می‌داند. وی اولی را برای جوامع بدوی که هنوز مدرن نشده است به کار می‌گیرد و دومی را برای رسیدن به مدرنیته. براساس دیدگاه تونس شاید بتوان اصطلاح جنگ شهر و روستا را به جنگ سنت و مدرنیته هم استفاده کرد. در روستا بازگرانی دیگری هم نقش پررنگی در بسیج‌سازی عمومی دارند و آن‌ها علما و عالمان دین هستند. در کشورهایی که عقیده پایه و اساس روابط اجتماعی و شکل‌دهنده تفکرات می‌باشد، عالمان نقش بارزی در تصمیم‌گیری‌های سیاسی، اجتماعی و حتا الگوی زندگی را دارند.

از آنجایی که جمعیت روستا تا حدودی پراکنده می‌باشند، نظارت از این جمعیت پراکنده به‌مراتب آسانتر از جمعیت متراکم است، در هر

علی‌رضا کارگر
 تعارض و کشمکش بین شهر و روستا همواره در کشورهایی که صنعتی نشده‌اند وجود داشته است. اگر به تاریخ کشورهایی که از لحاظ جغرافیایی تا حدودی همگونی وجود دارند نگاهی انداخته شود دیده می‌شود که پدیده‌های اجتماعی چون انقلاب، جنگ و تعارضات ناشی از شکاف بین شهر و روستا بوده‌اند. مائوتسه تونگ، رهبر حزب کمونیست چین، نقل قول مشهور دارد: «شهر را محاصره کنید» گرچه در باورهای مارکسیستی انقلاب باید از درون جامعه شهری شکل بگیرد، چون صنعتی‌شدن و طبقه کارگر صنعتی در شهر به‌سر می‌برند، ولی بر خلاف آموزه‌های مارکس در چین انقلاب از روستا شروع و به‌طرف شهر گسترش یافت. به عبارتی دیگر، روستائیان بودند که انقلاب را از حاشیه به مرکز انتقال دادند.

این روند را می‌توان در داخل افغانستان هم مشاهده کرد. براساس آمارهایی که از سوی اداره مرکزی احصائیه افغانستان انتشار شده دیده می‌شود که حدود ۷۰ درصد از جمعیت افغانستان روستائین و فقط ۲۴ درصد شهرنشین می‌باشد (بی‌بی‌سی، ۱۱ ژوئیه ۲۰۱۹). در ظاهر این آمار و ارقام فقط جنبه اطلاعاتی دارد ولی در ماهیت چنین آمار و ارقامی نشان از تنش و کشمکش بین دو جمعیت «اقلیت» و «اکثریت» است - اکثریت روستائین و اقلیت شهرنشین. اما سوال این‌جاست که عدم توزیع عادلانه فرصت و ثروت بین شهر و روستا چگونه زمینه‌ساز تعارض در افغانستان می‌گردد؟ در ابتدا لازم است برخی از ویژگی‌هایی این دو مقوله را بنویسیم و براساس آن بتوانیم این تعارض را بازگو کنیم.

اساسا در روستا زندگی دشوار و در عین حال ساده است. منظور از ساده‌بودن زندگی در روستا این است که روابط اجتماعی بر پایه شناخت و تبار زودتر تبلور پیدا می‌کند. افرادی که در روستا زیست دارند در سازماندهی اجتماعی موفق‌تر هستند نسبت به زندگی شهری، زیرا در روستا نهادهایی که عامل همبستگی می‌باشند در حالت بسیار ابتدایی و کمتر سلسله‌مراتبی هستند و چنین نهادهایی می‌توانند افراد روستا را نسبت به حوادث و تصمیم‌گیری‌ها زودتر بسیج بسازند. از جمله می‌توان ساختار اجتماعی ارباب‌محوری را نام برد؛ ساختاری که زمینه‌ساز رابطه ارباب-رعیتی گردیده است. در هر روستا برخی از افراد به‌عنوان «خان، بیگ، بزرگ، ارباب...» از سوی سایرین برگزیده می‌شوند، البته این انتخاب کمتر بر مبنای شایسته‌سالاری بیشتر بر مبنای در اختیار داشتن امتیازات مادی مثل زمین و فرزند است. افرادی که به‌عنوان ارباب انتخاب می‌شوند در تصمیم‌گیری‌ها حرف اول و آخر را خواهند زد. به گفته‌ی فردیناند تونس در روستا هنوز «جامعه» شکل نگرفته است بلکه «اجتماع» باقی مانده است. از طرفی، در روستا اخلاق اجتماعی بیشتر متکی بر «حس

صاحب امتیاز و مدیرمسئول: ذکی دریابی zaki.daryabi2@gmail.com
 سردبیر چاپی: خادم‌حسین کریمی ۰۷۸۵۴۲۸۵۴۰
 سردبیر آنلاین: الیاس نواندیش
 گزارش‌گران و خبرنگاران: ابودر ملک‌نژاد، جلیل رونق، سهراب سروش، عابر شایگان، عباس اسدیان، معصومه جعفری، عصمت‌الله سروش، لطف‌علی سلطانی، لیاقت لایق، هادی خوشنویس، واجد روحانی و فریضه عالمی
 بخش صلح: حسین‌علی کریمی، عباس عارفی و فاطمه فرامرز
 مترجم: جلیل پژواک
 ویراستار: شیر مهریار
 صفحه‌آرا: رضا مظفری
 ارتباطات و روابط عمومی: محمدحسین جويا شماره تماس: ۰۷۶۷۱۵۲۰۶۲ - ۰۷۹۷۴۳۵۷۷۷ mjoya.dailytilaatroz@gmail.com
 ایمیل: dailytilaatroz@gmail.com
 آدرس: کابل، کارته‌سه شماره تماس: ۰۷۲۹۱۱۹۵۵۱ - ۰۲۰۲۵۰۰۱۸۷ توزیع: کانون فرهنگی زنگ صبح ۰۷۴۴۰۲۱۹۵۲